

فاجعه خاموش

(قتل‌های ناموسی)

پروین بختیارنژاد

این کتاب را به زهرا دختر ۷ ساله اهوازی که به دلیل
سوءظن پدرش، به دست او به قتل رسید،
تقدیم می‌کنم.

این کتاب را به سعیده ۱۴ ساله،
خدیجه زن جوان آبادانی، فرشته نجاتی،
دلیر خسروی و شیدا زن ۱۶ ساله مریوانی تقدیم می‌کنم
تا شاید گامی باشد برای تکرار مرارت‌ها و التیام زخم‌هایشان.

فهرست

مقدمه	۵
پیشگفتار	۹
ناموس و غیرت؛ توجیه گر قتل‌های ناموسی	۱۳
توزیع فراوانی قتل‌های ناموسی در استان‌های کشور	۱۵
کاوش در علل قتل‌های ناموسی در ایران	۱۷
قومیت و تبعیض	۱۷
سوءظن	۲۰
تعصب	۲۱
ازدواج اجباری	۲۴
نظارت اجتماعی	۲۶
خشونت	۲۷
جامعه‌پذیری	۳۰
فشار و کنترل اجتماعی شدید	۳۱
فشرده‌ای از نتایج تحقیقات میدانی درباره قتل‌های ناموسی در برخی از	
استان‌های ایران	۳۷
استان آذربایجان غربی	۳۷
استان کردستان	۳۸
استان کرمانشاه	۳۹

۴۰	استان لرستان
۴۰	استان همدان
۴۳	قتل‌های ناموسی در جهان
۵۱	نقد قوانین و موارد فقهی قتل‌های ناموسی
۵۵	مستندش روایات است
۵۵	گفت‌وگو با هادی قابل (محقق علوم اسلامی)
۵۷	دلیل قرآنی ندارد
۵۷	گفت‌وگو با دکتر سیدعلی اصغر غروی (استاد فلسفه و قرآن پژوه)
۶۱	غلبه اخباری‌گری و ضرورت نگاه تاریخی
۶۱	گفت‌وگو با دکتر صدیقه وسمقی (استاد فقه و حقوق و مدرس دانشگاه)
۷۳	قتل‌های ناموسی
۷۳	گفت‌وگو با دکتر مریم رسولیان (روانپزشک)
۸۲	قتل‌های ناموسی
۸۲	گفت‌وگو با دکتر محمدعلی محمدی (جامعه‌شناس)
۹۱	جمع‌بندی

مقدمه

مهمترین وظیفه یک روزنامه‌نگار - پژوهشگر به رخ کشیدن مسائل تلخ و شیرین جامعه خود است. او با طرح و تحلیل مشکلات مختلف جامعه در عرصه افکار عمومی، توجه‌ها را به مسائل مهم جامعه جلب می‌کند تا همگان به آن موضوع فکر کنند و در موردش اظهارنظر نمایند، شاید دیدگاه مسئولان جامعه نیز متوجه اهمیت آن شود و نهادهای قدرتمند اقتصادی، سیاسی و حقوقی اقداماتی جهت حل آن مسئله به عمل آورند.

صاحب‌نظران علوم اجتماعی چهار مؤلفه را برای آنکه موضوعی به یک «مسئله» اجتماعی تبدیل شود، مطرح می‌کنند: اول آنکه زمانی می‌توانیم از اصطلاح «مسئله اجتماعی» استفاده کنیم که نشان دهیم، چیزی اشتباه است و ناهنجار و مشکلی را به وجود آورده است. دوم آنکه آن مسئله، مسئله‌ای شایع و گسترده باشد، یعنی به افراد بسیار یا قابل توجهی آسیب بزند و صرفاً مشکل افرادی معدود نباشد. سوم آنکه مسئله اجتماعی از نوع مسائلی است که می‌توان آن را تغییر داد و چهارم آنکه افراد زیادی به فکر اقدام برای تغییر آن هستند و راه‌حل‌هایی در این رابطه ارائه می‌دهند.

اما شیوع و گستردگی فاجعه خاموش قتل‌های ناموسی نه تنها از طریق فعالان حقوق زنان و نیز فعالان حقوق بشر و روزنامه‌نگاران به کرات تذکر داده شده، بلکه از طرف برخی مسئولان قضایی و انتظامی نیز بدان اذعان شده و یا در موردش در برخی روزنامه‌های سراسری یا محلی بحث شده و

موضوعی قابل تغییر تلقی گردیده است.

این مسئله اجتماعی از نوع آسیب‌های اجتماعی است که با برنامه‌ریزی‌های دقیق علمی و پایبندی به آن برنامه‌ها می‌توان آن را تغییر داد و یا حداقل می‌توان تا حدودی آن را مهار کرد.

این آسیب اجتماعی باید تغییر کند، زیرا یک جنایت عریان و ضدانسانی است. قتل هیچ فردی بر اساس حدس و گمان و سوءظن در هیچ جامعه و هیچ فرهنگ و هیچ کتاب قانونی پذیرفته نیست، مگر نادر جوامعی که دچار واپسماندگی فرهنگی شده‌اند.

در تحقیق میدانی این نوشتار بیشتر درباره مناطق قومی و طایفگی بحث شده، اما این به آن معنا نیست که در کلان شهرها و یا غیر خرده فرهنگ‌های مورد بحث، قتل ناموسی وجود ندارد. تنها گستردگی و شیوع این مسئله در برخی مناطق قومی و طایفگی مرا بر آن داشت که به بررسی قتل‌های ناموسی در آن مناطق بپردازم.

این کتاب حاصل سفر به استان‌های مختلف، گفت‌وگو با افراد صاحب‌نظر برخی استان‌ها، مطالعه نظری و گفت‌وگو با کارشناسان، جامعه‌شناسان، روانشناسان، قرآن‌پژوه و کارشناسان فقه و حقوق است و نیز نگاهی اجمالی به کشورهایی که قتل‌های ناموسی در آن جوامع نیز به عنوان یک مسئله اجتماعی مطرح است.

در پروسه این تحقیق با زنان جوانی دیدار داشتم که در منطقه خود شاهد قتل‌های ناموسی فراوانی بودند. برخی از آنها به این فکر افتاده‌اند که موضوع پایان‌نامه خود را قتل‌های ناموسی در استان خود قرار دهند.

گفت‌وگوی من با یک روانپزشک، او را بر آن داشت که مطالعه‌ای

جدی در مورد قتل‌های ناموسی داشته باشد و برای دیگر همکاران خود در این خصوص به سخترانی پردازد.

اعضای خانواده‌ام، نیز به شدت روی این موضوع حساس شده‌اند، حتی دختر دوازده‌ساله‌ام! این همان چیزی است که من می‌خواهم؛ یعنی ایجاد حساسیت در بین اقشار مختلف درباره این موضوع تا با یاری دیگر فعالان حقوق زنان دوباره و بیشتر و بیشتر در این باره بحث شود و راه‌حل ارائه گردد و عده بیشتری به فکر حل آن، چه در عرصه فکر و ذهن و چه در عرصه حقوق، قانون و چه در حوزه عمل بیفتند و این موضوع رنج‌آور در جامعه ما تبدیل به یک مسئله مبرم اجتماعی شود.

امید و اطمینان دارم که افراد زیادی پس از خواندن این کتاب به این بحث خواهند پیوست. این تحقیق یک‌سال به طول انجامید و امیدوارم که بعد از چاپ این کتاب، دیگرانی نیز از زوایای مختلف به این مسئله شوم پردازند و هر یک گامی در جهت حل آن پیش نهند.

در پایان از خانم بهناز کیانی، دوست عزیز و دردمندم کمال تشکر را دارم که در این جست‌وجو بسیار مرا یاری کرد تا بتوانم واقعیت سیاه این پدیده را از نزدیک دریابم و گامی کوچک در این راه طولانی بردارم.

پروین بختیاری‌نژاد

۱۶ دی ۱۳۸۸

پیشگفتار

شیدا زن ۱۶ ساله مریوانی که یک کودک ۲ ساله نیز داشت در روز ۸۸/۷/۱۱ با ضربات چاقوی برادرش مهدی در خیابان جان سپرد. او که همسری معتاد داشت، در حال حرف زدن با مردی در خیابان توسط برادرش به قتل رسید. مردی به علت سوءظن به همسرش او را پس از ۲۹ سال زندگی مشترک در برابر دیدگان فرزندانش به قتل رساند.^۱

در پاییز سال ۸۱، خانواده‌ای در خوزستان در کیف دختر خود کارت تبریکی بدون امضاء یافتند. دختر توسط عمویش به قتل رسید و خانواده آن دختر قاتل را بخشیدند.

سعیده دختر ۱۴ ساله بلوچستانی به دلیل شک پدر به او، به وسیله پدر، برادر و دوستان برادرش سنگسار شد و به قتل رسید.

نگین شیخ‌الاسلام یکی از فعالان زن در استان کردستان، اعلام کرد: در نیمه اول سال ۱۳۸۷، پانزده قتل ناموسی در کردستان انجام گرفته است.

دلبر خسروی، دختر ۱۷ ساله‌ای در دهی نزدیکی مریوان، به دلیل داشتن قصد طلاق از همسر ناخواسته و اجباری خود، توسط پدرش سر بریده شد.

مردی ۴۶ ساله‌ای همسر صیغه‌ای و نوجوانش را که ۱۵ سال بیشتر نداشت به دلیل سوءظن با ضربات چاقو مجروح کرد و مردی که در خیابان در حال حرف زدن با او بود را با ضربات چاقو به قتل رساند. شعبه ۷۱ دادگاه کیفری استان تهران با این استدلال که او با تصور مهدورالدم بودن مقتول وی را

۱. روزنامه اعتماد، ۸۵/۷/۱۷.

کشته است، رأی خود را صادر و او را به پرداخت دیه محکوم کرد.^۱

در لرستان لیلا به دلیل سرباز زدن از ازدواج اجباری با پسر عمویش مجبور شد که با پسر مورد علاقه‌اش فرار کند. وی بعد از دستگیری توسط برادران و پسر عمویش به درختی بسته و به آتش کشیده شد.^۲

در دزفول، جاسم که خود دارای سه زن بوده دختر ۱۵ ساله‌اش را به دلیل اینکه فکر می‌کرد عمویش به او تجاوز کرده، سر برید.^۳

باز در دزفول، مردی با سوءظن به همسر دومش و با ادعای اینکه پسرش متعلق به او نیست، سر وی و فرزند ۷ ساله‌اش را برید.^۴

در تربت‌جام، مردی با همدستی برادر و پسر عمویش، خواهر جوان خود را کشته و در چاه مخروبه‌ای دفن کرد. وی پس از یک ماه با مراجعه به کلانتری خود را به پلیس معرفی کرد و دلیل این قتل را بی‌حیثیت شدن خانواده‌اش اعلام نمود.^۵

در سقز «شنو فرهادی» به دلیل امتناع از ازدواج اجباری به دست برادرش کشته شد.

«فرشته نجاتی» که ۱۸ سال از شوهرش کوچک‌تر بود و به قصد طلاق به خانه پدری‌اش بازگشته بود، به اتهام رابطه با مردی دیگر و بر اساس یک اتهام واهی و اثبات نشده، توسط پدرش سر بریده شد.

۱. روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸/۸/۸.

۲. شهریور ۸۲، سایت اینترنتی.

۳. اسفند ۱۳۸۰.

۴. دی ۱۳۸۵.

۵. تیرماه ۱۳۸۶.

در سال ۱۳۸۷ تعدادی از انجمن‌ها و نهادهای مدنی و مدافع حقوق بشر متشکل از تعدادی از زنان مریوان ضمن محکوم کردن قتل شهین نصراللهی که توسط برادرش در روستای دزلی کشته شده بود، تظاهرات کردند.

زهرا دختر ۷ ساله اهوازی زمانی که مادرش بر سر اختلافی با شوهرش (پدر زهرا)، به همراه وی به منزل پدری‌اش می‌رود، پس از بازگشت مورد سوءظن پدر خود قرار می‌گیرد. پدر به زهرای ۷ ساله شک می‌کند که شاید زمانی که او در منزل پدر بزرگش بوده، مورد تجاوز دایی‌اش قرار گرفته باشد. وی با این سوءظن به دست پدر کشته می‌شود.

۲۰ شهریور سال ۸۷، خدیجه زن جوان آبادانی قصد داشت از شوهر معتاد خود طلاق بگیرد. شوهرش به محض اطلاع از تصمیم او با دو عموی خدیجه تماس می‌گیرد و به آنها می‌گوید خدیجه با مرد دیگری رابطه دارد. دو عموی خدیجه، روزی که وی به همراه خواهرش در خیابان در حال تردد بودند، او را می‌بینند. آنها خدیجه را به زور سوار ماشین خود کرده و به خارج از شهر می‌برند. سپس یکی از عموها داستان او را می‌گیرد و عموی دیگر با کارد میوه‌خوری شروع به بریدن گردن او می‌کند.

خدیجه، از این جنایت جان سالم بدر برد. او می‌گوید: هر قدر به عموهایم التماس می‌کردم، یکی از عموهایم فریاد می‌زد بگو با کدام مرد رابطه داری که شوهرت فهمیده. وقتی به آنها می‌گفتم: این حرف دروغ است و من همیشه مطیع شوهرم بودم، او بیشتر فریاد می‌کشید.

وقتی عمویم با چاقوی میوه‌خوری ذره‌ذره گلویم را می‌برید احساس می‌کردم که آرام آرام روح از بدنم خارج می‌شود، حتی حنجره و تارهای صوتی‌ام بریده شد ولی بدنم هنوز حس داشت تا شعاع یک‌متری‌ام خون ریخته شده

بود. هنوز اندک جان و رمقی برایم باقی مانده بود. موبایل خواهرم را زیر آستین لباسم به محکمی نگه‌داشتم، وقتی عموهایم فکر کردند که دیگر کارم تمام است. از من دور شدند. در این فاصله با پدرم تماس گرفتم و دیگر هیچ نفهمیدم. من از مرگ برگشتم تا حق ضایع شده خود را پس بگیرم.^۱

در فراشبند استان فارس، سوسن ۱۷ساله در حالی که به پسر دیگری علاقه داشت، مجبور به نامزدی با پسرعمویش شده بود. سوسن با این نامزدی مخالفت می‌کند و به همین دلیل پدر و پسرعمویش او را با چادرش خفه می‌کنند.^۲

در گرگان مردی به دلیل سوءظن به همسر ۲۸ساله‌اش در جلو چشمان کودکش، با پاشیدن اسید به روی همسرش او را به قتل می‌رساند.^۳

با این اخبار که هر روزه می‌شنویم و خشونت آشکار را در خانه‌های ناامن ما فریاد می‌زند چه باید کرد؟ باید به کدام قانون پناه برد؟ از کدام نهاد باید کمک خواست؟ و بالاخره با مشاهده انبوه این قربانیان زن و کودک، با وجدان زخم‌خورده خود باید چه کنیم؟

آیا این قربانیان، قربانی «غیرت» و «ناموس پرستی» مردان خود شده‌اند و یا آنکه این زنان و کودکان، قربانی باورهای پدرسالارانه پرریشه در جامعه ما هستند؟

۱. روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸/۳/۱۰.

۲. روزنامه اعتماد، ۱۳۸۷/۱۱/۱۲.

۳. روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸/۳/۲۷.

ناموس و غیرت؛ توجیه‌گر قتل‌های ناموسی

واژه ناموس در فرهنگ لغات ایرانیان در همه‌جا مترادف و به معنای غیرت، شرف و مردانگی تعریف شده است. از آنجایی که غیرت، شرف و مردانگی مردان همیشه ارتباط مستقیم با زنان داشته، واژه غیرت نیز در ادبیات ما ناموس‌پرستی تعریف شده است و منظور از ناموس، زنان خانواده‌ای هستند که وابسته به مرد است. در نتیجه مردان همیشه باید مراقب نوامیس خود، بر اساس برداشت و استنباط خود از واژه غیرت و شرافت باشند.

اما تفسیر غیرت و شرف مردان، داستانی پر از فراز و فرود دارد. تا آنجا که به بهانه غیور بودن، کلیه حقوق فردی و انسانی زنان توسط مردان ربوده می‌شود و تنها از موجودی به نام زن، اطاعت محض می‌ماند و نه چیز دیگر. چرا که تفاسیر و برداشت‌های متفاوت و حتی متناقض از این مقوله وارد جزئی‌ترین و خصوصی‌ترین ابعاد زندگی زنان می‌شود، تا از این طریق به مردان ثابت کند که موجوداتی غیور و ناموس‌دوست هستند و این غیرت و شرافت به او اعتبار و غرور اجتماعی می‌دهد.

در داستان سربلندی مردان، هر قدر زن مطیع‌تر و به حقوق فردی و اجتماعی خود بی‌اعتنا تر باشد، می‌تواند مردان خانواده و فامیلش را اعتبار بیشتری بخشد. البته زنان نیز در دنیای سنتی، چنین تعریفی از خود دارند. در نتیجه آنگونه زندگی می‌کنند که مرد و هنجارهای دنیای قدیم برای او تعریف کرده‌اند. او در واقع خود و فرزندانش را جزء مایملک مرد می‌داند و باید

طوری زندگی کند که او می‌خواهد و او می‌پسندد.

اما کوچک‌ترین تلنگر اندیشه مدرن، می‌تواند تعاریف کهنه دنیای قدیم را به چالش کشد و زنان را با چراهای متعدد، در رابطه با خود، اطرافیانش و از همه مهمتر با هنجارهای موروثی مواجه سازد و او را به درگیری جدی وادارد.

در این درگیری او به دنبال خود فراموش شده‌اش است. او بارها و بارها گذشته را مرور کرده تا ببیند در کجا ایستاده. دیروزش پراز دریغ است، امروزش پراز خستگی از دیروز و برای رسیدن به فردا باید از تونل تاریکی عبور کند تا خود را به سوسوی آن شعله‌ای که از دوردست‌ها او را به سمت خود فرا می‌خواند، برساند.

دیروز پراز افسوس و امروز پراز بایدهای سخت و طاقت‌فرسا، راهی جز مبارزه‌ای سخت برای او باقی نمی‌گذارد. در این مبارزه جان‌های بی‌شماری به نام «ناموس» قربانی شده‌اند. ولی خبر تعداد اندکی از این قربانیان به گوش من و شما رسیده است. بقیه آنها در تنهایی و گمنامی جان خود را از دست داده‌اند. اما اگر زنده می‌ماندند بر آن بودند به گونه‌ای دیگر زندگی کنند. به این قتل‌ها، «قتل‌های ناموسی» می‌گویند.

این نمونه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که تعریف غیرت و شرافت مردان تا چه حد به بیراهه رفته است. چنانکه درخواست طلاق، پدری را بی‌ناموس می‌کند، علاقه‌مندی یک پسر و دختر حتی با رعایت آداب و رسوم، غیرت برادری را جریحه‌دار می‌کند. سوءظن به کودک ۷ ساله، پدر را در کشتن کودک خود حتی به تردید هم نمی‌اندازد. امتناع از ازدواج اجباری، مردان خانواده را بی‌ناموس می‌کند و منجر به قتل دختر می‌شود.

توزیع فراوانی قتل‌های ناموسی در استان‌های کشور

در آغاز جست‌وجو بر این تصور بودم که فاجعه قتل‌های ناموسی فقط در ۲-۳ استان ایران به وفور وجود دارد، اما هر قدر در این کنکاش جلو رفتم، استان‌های بیشتری را درگیر این پدیده شوم دیدم.

استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، کردستان، ایلام، کرمانشاه، خوزستان، سیستان و بلوچستان، لرستان، همدان، فارس و خراسان از جمله استان‌هایی هستند که قتل‌های ناموسی در آنها وجود دارد و مردم مرتباً شاهد چنین قتل‌هایی هستند.

در خصوص این قتل‌ها، اطلاعات دقیق آماری وجود ندارد. امکان دستیابی به خانواده‌هایی که چنین قتل‌هایی در آنها اتفاق افتاده هم تقریباً محال است. در نتیجه با دقت و صراحت کامل و زبان آمار نمی‌توان گفت که فراوانی قتل‌های ناموسی در کدام استان کشور رتبه اول، دوم و ... را دارد.

اما در خصوص چند استان اخطارهای مکرر بیانگر فراوانی چنین قتل‌هایی در آن استان است. اول استان خوزستان که مقامات قضایی متعددی در خصوص قتل‌های ناموسی آن استان اخطارهای مکرر داده‌اند و نیز استان کردستان که توسط فعالان حقوق زنان خصوصاً خانم پروین ذبیحی و نگین شیخ‌الاسلامی مرتباً با ذکر مصادیق این قتل‌ها، به جامعه و مسئولان هشدارهای لازم را داده‌اند.

سرهنگ رحیمی معاون امور جنایی پلیس آگاهی تهران طی یک مصاحبه با خبرگزاری برنا قتل‌های ناموسی را عمدتاً مربوط به استان خوزستان و بعد از

آن استان فارس و آذربایجان شرقی اعلام می‌کند.^۱
عباس جعفری دولت‌آبادی رئیس دادگستری پیشین استان خوزستان نیز در این باره اظهار کرده: «وقوع قتل‌های ناموسی در استان خوزستان به یک مشکل جدی تبدیل شده است».^۲

همچنین سرتیپ دوم احمد محمدفر جانشین رئیس پلیس آگاهی ناجا از بالا بودن قتل‌های ناموسی در ایران ابراز نگرانی کرده و افزوده: «در ۷ ماه گذشته ۵۰ قتل ناموسی رخ داده که باید برای جلوگیری از افزایش آن راه‌کارهایی پیدا کرد».^۳

سرهنگ مختاری‌پور نیز در این خصوص اعلام داشته که بیش از ۴۰ درصد قتل‌ها در خوزستان، قتل‌های ناموسی است. ۷۵ درصد گمشدگان استان خوزستان دختران و زنان هستند و علت ناپدید شدن آنها، فرار از خانه است.^۴
رئیس دادگستری استان خوزستان نیز در این باره گفته: «... عده‌ای فکر می‌کنند اگر افراد دیگر را بکشند مجازات نمی‌شوند و قضات هم نمی‌توانند برای آنها اشد مجازات را صادر کنند، چرا که هیچ شکایتی از آنان وجود ندارد».^۵

۱. روزنامه هموطن، ۸۷/۱/۱۹.

۲. خبرگزاری ایسنا، ۸۷/۹/۱۰.

۳. خبرگزاری ایسنا، ۸۷/۹/۱۰.

۴. خبرگزاری ایسنا، ۸۷/۲/۷.

۵. خبرگزاری ایسنا، ۸۷/۷/۱۷.

کاوش در علل قتل‌های ناموسی در ایران

آنچه در اولین نگاه در مورد مناطقی از ایران که وقوع قتل‌های ناموسی در آن بیشتر مشاهده می‌شود، قابل تأمل است این که این مناطق استان‌های مرزی کشور ما هستند، یا آنکه استان‌ها هم‌جوار استان‌های مرزی هستند که ساختار اجتماعی این مناطق، ساختاری قومی، طایفه‌ای همراه با ویژگی خرده‌فرهنگ‌های خاص هر یک است. البته این به این معنا نیست که در استان‌های مرکزی قتل‌های ناموسی اصلاً وجود ندارد؛ در آنجا نیز گهگاه این قتل‌ها انجام می‌شود. چنانکه برخی موارد آن نیز در صفحات حوادث مطبوعات درج می‌شود، ولی به صورت موردی و کم‌شمار. در نتیجه در این نوشتار سعی شده برخی عوامل مؤثر در ساختار اجتماعی و فرهنگی این مناطق مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

قومیت و تبعیض

در سفر به مناطق مختلف و دیدار و گفت‌وگو با افرادی که در چنین استان‌هایی زندگی می‌کنند و با معضل قتل‌های ناموسی دست به گریبان هستند، اولین نکته‌ای که به رخ کشیده می‌شود این است که در آغاز گفت‌وگو با هر یک از این افراد، خصوصاً گفت‌وگو با مردان، آنها سعی می‌کردند به نوعی مرا متقاعد کنند که این قتل‌ها به آن فراوانی که من فکر می‌کنم نیست. وقتی من دلایل محکم و اطلاعات دقیقی در آن مورد در اختیار آنها می‌گذاشتم، آنها آرام آرام شروع به حرف زدن در خصوص آن قتل‌ها می‌کردند.

پنهان کردن «قتل‌های ناموسی» یا «خودسوزی زنان» در آن مناطق، اولین چیزی بود که پرسش‌های زیادی را در ذهن من ایجاد می‌کرد، ولی بعد از چند گفت‌وگوی طولانی با افراد مختلف، پی بردم که آنها به نوعی مرا غیرخودی می‌دانند و بر این تصورند که من قصد تحقیر و به سخره گرفتن آنها را دارم و در نتیجه در آغاز گفت‌وگو اضطراب را می‌شد در چهره آنها دید. پس تا حد امکان سعی در محو کردن یا کمرنگ کردن آن داشتند؛ زمانی که به آنها گفتم این مشکل، تنها مربوط به استان یا قومیت شما نمی‌شود، بلکه از شرق تا غرب کشور و نیز استان‌های جنوبی درگیر این مسئله هستند و نه تنها کشور ما که کشورهای متعددی با این پدیده درگیر هستند، پس بهتر است از طریق گفت‌وگو و نه پنهان کردن، در پی یافتن راه‌حل باشیم، آرام آرام باب گفت‌وگو باز می‌شد.

البته این جلب اعتماد به آسانی اتفاق نمی‌افتاد، چرا که اقلیت‌های قومی و مذهبی در شرایطی قرار دارند که معمولاً خودشان را از کُلّیت جامعه جدا می‌دانند و هر بار قصد مشارکت و همراهی جدی داشتند، به بدترین شکل پس زده شده‌اند، مگر در مواردی چون جنگ و تجاوز کشورهای بیگانه و به دلیل آنکه آنها مرزداران کشور ما نیز هستند، چه بخواهند و چه نخواهند وظیفه دفاع از کشور بر گردنشان بوده و خواهد بود. صرفاً در چنین هنگامه‌هایی است که آنان شهروندان ایرانی محسوب می‌شوند.

به کرات به اقلیت‌های قومی و مذهبی ثابت شده که در اقلیت بودن، به معنای تحمل تبعیض نیز هست و همین تبعیضات متعدد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به بخش قابل توجهی از آنها باورانده که در انزوای خود، پشت به پشت هم دهند و از همه رسوم درست و غلط خود دفاع کنند، بر آن تأکید

کنند، روی آن تعصب داشته باشند و... تا هویت قومی و مذهبی‌شان به خطر نیفتد.

این جداسازی تا بدانجا پیش رفته که در خوزستان دیدم، هر طایفه‌ای برای خود یک صندوق مالی با پرداخت حق عضویت ماهیانه مردان طایفه (که به تعداد فرزندان پسر آن مرد این حق عضویت اضافه می‌شود) تشکیل داده‌اند تا به هنگام نیاز، اعضا بتوانند از آن صندوق کمک بگیرند. این صندوق حتی به هنگام نزاع و قتل یک فرد، دیه فرد مقتول را تمام و کمال می‌پردازد و البته در قبال آن کمک‌ها، این افراد باید قواعد و هنجارهای طایفه خود را دقیق و مو به مو رعایت کنند.^۱

اما تأثیر آن تبعیض‌ها و جداسازی‌ها تا بدانجا بوده که بخش قابل توجهی از آنها حاضر نیستند پنجره ذهن و دلشان را باز کنند تا نسیم تازه‌ای به آن بوزد و غبار کهنگی را از فکر و احساس آنها برود. این بخش از مردم هر نسیم تازه‌ای را طوفانی ویرانگر تلقی می‌کنند و این خود مشکلات آنها را دوچندان می‌کند.

نظام طایفگی همانطور که از اعضایش دفاع می‌کند، از آنها انتظارات سخت و طاقت‌فرسا هم دارد و به دلیل نبودن پیوندهای قوی با جامعه و فرهنگ کلان ملی، جدا افتادن فرد از طایفه و قوم می‌تواند برای هر عضو به مثابه فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر تلقی شود.

۱. آنتونی گیدنز، نیز در کتاب جامعه‌شناسی خود در ص ۲۶۱ می‌گوید: گروه‌های اقلیت دارای نوعی حس همبستگی گروهی‌اند، یعنی احساس تعلق به همدیگر دارند و تجربه توأم با تعصب و تبعیض، معمولاً احساسات وفاداری و علائق مشترک را افزایش می‌دهد و در بین آنها این تمایل وجود دارد که همچون قومی جدا از اکثریت باشند.

سوءظن

تأثیرات درازمدت تبعیض و جداافتادگی به نگاهی توأم با سوءظن به هر فکر و اندیشه‌ای به جز افکار درون قومی منجر شده است. این بخش جامعه به دلیل قومیت‌گرایی افراطی به طرد ناصحیح عقلانیت و دانش دیگر فرهنگ‌ها می‌پردازد.

آنها از نوآوری‌های دانش بشری خصوصاً در حوزه علوم اجتماعی استقبال نمی‌کنند و به هر امر نویی به عنوان موردی مشکوک و قابل سوءظن می‌نگرند که باید در برابرش ایستادگی کرد و گرنه اصالت و هویت خود را به خطر انداخته و به آن خیانت خواهی کرد.

همین امر مهمترین مانع بر سر راه مفاهمه و گفت‌وگو بین خرده‌فرهنگ‌های مختلف با فرهنگ کلان ایران و جهان ایجاد می‌کند و زمانی که آحاد یک جامعه نتوانند در مورد دغدغه‌های خود با هم گفت‌وگو کنند، جامعه به بیماری عدم درک و فهم یکدیگر و نیز فقدان درک موضوعات جدید که مبتلا به جامعه است، خواهند شد. نبود درک صحیح از مسائل و تحلیل دقیق از تحولات روز، فجایعی همچون قتل‌های ناموسی، آمار بالای فرار دختران، خودسوزی زنان، اعتیاد و ... را به همراه خواهد آورد.

اما چگونه است که این نگاه و قضاوت‌های توأم با شک و تردید و سوءظن‌های حیرت‌آور به درون خانواده هم منتقل شده است؟ چرا و چگونه این سوءظن به فرزندان کم سن و سال تسری پیدا می‌کند؟ این پرسشی است جدی که در بخش آخر کتاب از متخصصین روانشناس و جامعه‌شناس پرسیده خواهد شد؟

تعصب

پرسش در مورد چرایی این همه حساسیت و تعصب بر روی زنان بلافاصله، طرف گفت‌وگوی شما را وا می‌دارد که آنها تو را میهمان بسیاری از داستان‌ها و اشعار قدیمی که بر طبل غیرت و شرافت می‌کوبد، بکنند و اعضای خویش را نیز به تن ندادن به هیچ ننگی فراخوانند. در پس همه آن اشعار، شما شمار زیادی از افکار و تصورات از پیش ساخته‌شده را خواهید دید که هنوز وجود دارند و در بین مردم زنده هستند و اتفاقاً همین‌ها افکار و باورهای بنیادین آنها را می‌سازند و نسل به نسل هم منتقل می‌شوند.

رئیس شورای حل اختلاف اندیمشک پیرمردی بود با این حس رضایتمندی که بسیاری از نزاع‌ها را به صلح و آشتی رسانده و حتی برخی از محکومین به اعدام را از مرگ حتمی نجات داده است.

در گفت‌وگو با او این فرصت برایم پیش می‌آید تا از او بپرسم؛ حاج آقا لطفاً بگویید چند زن را از مرگ و قتل ناموسی نجات داده‌اید؟

قدری سکوت می‌کند سپس سر درد دل او باز می‌شود. او از زنان گلایه دارد که فکر آبروی مردشان را نمی‌کنند. طوری لباس می‌پوشند و آرایش می‌کنند که ناخودآگاه در مورد آنها شایعاتی ساخته می‌شود و چون غیرت مردان تاب شنیدن آن شایعات را ندارد، به قتل آنها منجر می‌شود.

او برای اینکه مرا در فضای قومی و طایفه‌ای خود قرار دهد، با خواندن دو بیت شعر حماسی در رسای غیرت و شرافت داستانی از دوره شاه‌عباس صفوی را تعریف می‌کند، او می‌گوید:

باد باران آورد هنگام جنگ

مرد مهمان آورد نامرد ننگ

پس بمیرید و نمایید به ننگ

و ادامه می‌دهد در زمان شاه‌عباس، به او اطلاع می‌دهند که زنان سه تن از داروغه‌های او با مردانی دیگر رابطه نامشروع دارند. شاه‌عباس از آنها می‌خواهد که زنان را زیر نظر بگیرند و در صورت صحت ماجرا، آنها را مجازات کنند. داروغه‌ها، زنان را زیر نظر می‌گیرند و می‌بینند که آن اخبار درست است. یکی از داروغه‌ها، پس از اطمینان در دم زنش را می‌کشد، دیگری زنش را طلاق می‌دهد و سومی نه می‌کشد و نه طلاق می‌دهد.

زمانی که شاه‌عباس از آنها نتیجه را می‌پرسد، هر یک به او می‌گویند که چه کرده‌اند. شاه‌عباس به داروغه‌ای که زنش را کشته بود می‌گوید: تو باغیرت ابن باغیرتی. به داروغه‌ای که همسرش را طلاق داده بود می‌گوید: تو مومن ابن مومنی. به داروغه سوم که نه زنش را کشته بود و نه طلاق داده بود می‌گوید: تو بی‌غیرت ابن بی‌غیرتی.

رئیس شورای حل اختلاف اندیمشک تا آخر گفت و گو بر این عقیده است که زنان خود شرایط این قتل‌ها را فراهم می‌آورند و اگر قرار است کسی در رفتارش تجدیدنظر کند، این خود زنان هستند.

وی از من می‌پرسد چرا یک زن ازدواج کرده باید با مرد دیگری ارتباط داشته باشد؟ من نیز در پاسخ او می‌گویم: آیا اکثریت ازدواج‌های شهر و منطقه شما اجباری نیست؟ آیا ازدواج‌های اجباری نمی‌تواند شرایط رابطه با دیگری را در زندگی زنان شما ایجاد کند؟ و می‌افزایم مردان شما به شدت متأثر از شایعاتی هستند که برای زنان ساخته و پرداخته می‌شود، مسئولان قضایی شما از جمله رئیس دادگستری استان خوزستان بیشتر از 50 درصد این قتل‌ها را بر اساس شایعه و سوءظن اعلام نموده است.

او دوباره قدری سکوت می کند و ادامه می دهد البته ما مردان بهانه گیر هم داریم که بی دلیل به خانواده خود سخت می گیرند. اما این ماجرا فقط به یک استان و دو استان ختم نمی شود. خانم نوشین محمدی سردبیر نشریه «ندای جامعه» در کرمانشاه می گوید: مردان کرمانشاهی همگی روی زنانی که به نوعی وابسته او هستند، تعصب دارند. حتی بعضی از مردان تحصیل کرده و روشنفکر این استان هم می گویند که اندیشمندی ما ربطی به داشتن تعصب و شرافت ندارد. ما روی نوامیس خود تعصب داریم.

از معصومه عباس زاده دانشجوی لرستانی مقطع کارشناسی ارشد مطالعات زنان، می پرسم به نظر تو، پدر شما نسبت به نوامیس خود متعصب تر است یا برادران تحصیل کرده ات؟ در جواب می گوید: برادران تحصیل کرده من بارها و بارها بیشتر از پدرم که دارای تحصیلات نیست، متعصب ترند.

آنها با وجود اینکه از من کوچکترند، مرتباً به من امر و نهی می کنند، در مورد حجابم، در مورد شغلم و ...

پرسیدم مگر شغل شما چیست؟ می گوید: مدرک لیسانس من در رشته مهندسی کشاورزی است. زمانی که من به عنوان مهندس کشاورزی مشغول به کار شدم، از آنجایی که کارم طوری بود که بیشتر با مردان تماس داشتم، آنقدر گفتند و گفتند تا من مجبور شدم کارم را رها کنم. سپس ادامه تحصیل دادم. آنها مرتباً با من حرف می زدند و یا با پدرم در مورد من در حال حرف زدن بودند، تا بالاخره تصمیم گرفتم کارم را به خاطر خانواده ام فراموش کنم. از آقای شاه ولی وکیل ایزده ای می پرسم اگر موارد تعصب مردم ایزده را بخواهیم بشماریم، آنها روی چه مواردی تعصب دارند و آیا امروز هم تصور و برداشت شان مانند تصورات و افکار گذشتگان است؟

وی در پاسخ می‌گوید: سلسله مراتب طایفگی، قومی، خانوادگی، برتری یک طایفه بر طایفه دیگر، زنان و نوامیس، رسومات طایفگی از جمله رسومات و هنجارهایی که در مورد زنان است مانند نوع ازدواج زنان، رفتار زنان، شیوه زندگی آنها از جمله مواردی است که مردم روی آن تعصب دارند و به سختی حاضر می‌شوند، آن تعصبات را کنار بگذارند.

ازدواج اجباری

دختران بسیاری در استان‌هایی که قبلاً نام آنها برده شد، به دلیل سرپیچی از ازدواج اجباری مشمول قتل‌های ناموسی شده‌اند و بسیاری از زنان که به اجبار به ازدواج‌های اجباری تن داده‌اند زندگی خود را بر بادرفته می‌دانند.

از یک جامعه‌شناس لرستانی می‌پرسم دلیل اصرار، تأکید و تعصب بر ازدواج درون طایفگی و درون خانوادگی چیست؟ اهمیت این ازدواج‌ها تا کجاست که به دلیل سرپیچی از آن عده‌ای حاضر به کشتن دختران خود می‌شوند؟

وی می‌گوید: یکی از دلایل گروه اقلیت برای ازدواج‌های درون قومی این است که ویژگی‌های فرهنگی خود را از این طریق می‌تواند زنده نگاه دارند. دیگر آنکه «اصالت خونی» یکی از موضوعات مهم قومیتی آنهاست. از طریق ازدواج‌های درون طایفگی و قومی اصالت خونی آنها حفظ می‌شود. همچنین ازدواج‌های درون طایفگی که معمولاً به شکل ازدواج پسرعمو و دخترعموست، به شکلی آسان و بدون فشار بر خانواده دختر و پسر انجام می‌شود. در برخی اقوام نیز رسم «ناف بریدن» وجود دارد. به این معنی که از بدو تولد دختری را به نامزدی یک پسر به اصطلاح ناف می‌برند، تا در بزرگسالی با هم ازدواج کنند.

به ازدواج درآوردن دختران کم سن و سال با مردان مسن هم بیشتر وجه اقتصادی دارد.

در حال حاضر در برخی از استان‌ها وقتی نمی‌خواهند با زور و فشار ازدواج‌های اجباری درون‌طایفگی یا درون‌خانوادگی انجام شود، از روش دیگری استفاده می‌کنند. در این نوع ازدواج‌های اجباری، خانواده یک دختر با یک پسر آن‌قدر با آن دختر یا پسر صحبت می‌کنند تا نهایتاً او را مجبور به این ازدواج کنند. در واقع دختر و پسر در این شرایط در رودربایستی شدید قرار می‌گیرند و مجبور به ازدواج دلخواه خانواده می‌شوند.

ناگفته نماند که تعداد کودکان معلول چه جسمی و چه ذهنی در این استان‌ها، آمار بیشتری نسبت به سایر استان‌ها دارد.

آقای مولودی از آذربایجان غربی هم می‌گوید: در این استان که دو قومیت کرد و ترک زندگی می‌کنند. اصرار خانواده‌ها بر این است که کرد با کرد ازدواج کند و ترک با ترک. وقتی این قانون از طرف جوانان زیرپا گذاشته می‌شود، مسائلی مانند فرار دختران و یا قتل‌های ناموسی پیش می‌آید.

هنگامه حیاتی از فعالان زن سیستان و بلوچستان نیز در خصوص ازدواج‌های اجباری در این استان می‌گوید: ازدواج در سنین پایین یکی از مشکلات زنان است. اگر دختران هم نخواهند در این سنین ازدواج کنند، قدرت ابراز عقیده خود را ندارند، چرا که مردها شرایط زندگی زن را به او تحمیل می‌کنند و تنها مرد حق انتخاب دارند. ازدواج در این استان به یک تجارت برای درآمدزایی از دختران تبدیل شده، نمونه آن ازدواج دختران کم

سن با مردان مسن است که توان مالی دارند.^۱

نظارت اجتماعی

گفت و گو با زنان و مردان زیادی مرا به این نتیجه رساند که زن و مردی که در نظام قومی طایفگی متولد شده در چنان فضای جمع‌گرایانه‌ای هستند که انگار در یک آکواریوم شیشه‌ای زندگی می‌کنند همه افراد آن خانواده زیر نظارت لحظه به لحظه اقوام دور و نزدیک، همسایگان و حتی غریبه‌ها هستند. افراد به هر بهانه‌ای به خود اجازه می‌دهند، تمام‌قد، وارد حوزه شخصی افراد دیگر شوند و به هر طریقی در آن مداخله کنند، در زندگی آنها نظر داده و یا دخالت کنند. چرا که فردیت در این مناطق شکل نگرفته و معنایی ندارد و یا در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و افراد هویت خود را از «مای جمعی» قوم و طایفه می‌گیرند.

یک دختر جوان اندیمشکی که معلم نیز هست، می‌گوید: دختری که در میان یک طایفه زندگی می‌کند، اولاً بسیار محدود یا بهتر بگوییم در خانه محبوس است. او باید به دلیل موجهی از خانه بیرون بیاید وگرنه بلافاصله شایعه‌ای در موردش ساخته می‌شود. آن شایعه می‌تواند به قیمت جاننش تمام شود. بسیاری از دختران و حتی زنانی با سنین بالا، قربانی شایعاتی شده‌اند که دیگران برای آنها ساخته‌اند. در همسایگی ما زنی در سن بالای 50 سال به دلیل آنکه به پسر او گفته بودند که مرد همسایه در حیاط خانه شما با مادرت در حال صحبت بود، به دست پسرش به قتل رسید. می‌بینید که مرگ هر

۱. سایت کانون زنان، ۸۶/۱۲/۲۰.

لحظه با یک اتهام واهی در کمین این زنان است.^۱

خشونت

عمر توجه به پدیده خشونت در خانواده، حتی در کشورهای توسعه یافته و کشاندن این موضوع به افکار عمومی، بیش از سه دهه نیست. زمانی که در این جوامع همگان بر این تصور بودند که خانه امن ترین مکان ممکن است شواهد و آمار خشونت دیدگان یکی پس از دیگری به این افراد ثابت کرد که اتفاقاً خانه و محل زندگی یکی از ناامن ترین اماکن برای زنان و کودکان است. چنانکه آمار جهانی زنان خشونت دیده اثبات کرد که تعداد زنان مورد خشونت در خانه های خود بیشتر از زنانی است که به دلیل بیماری سرطان دچار آسیب و معلولیت شده اند.^۲

در آغاز، پدیده زنان خشونت دیده مورد توجه پزشکان، پرستاران، مددکاران اجتماعی و پلیس قرار گرفت و سپس به عنوان یک آسیب جدی مورد مطالعه محققین، جامعه شناسان و روانشناسان واقع شد و از زوایای مختلف مورد مطالعه قرار گرفت. پدیده خشونت در خانواده جامعه شناسان را متوجه رابطه متقابل بین ساختارهای جامعه و خشونت خانوادگی کرد، چنانکه آنها اعلام کردند اگر در جامعه ای نهادهای اجتماعی دارای سلسله مراتب و اقتدار شدید باشند و سازماندهی آنها غیر دموکراتیک باشد، این امر باعث

۱. بروس کوئن در کتاب درآمدی به جامعه شناسی (ترجمه محسن ثلاثی) در بحث از نظارت اجتماعی رسمی و غیررسمی، مکانیسم های غیررسمی نظارت اجتماعی را طرد کرد، شایعه پردازی، تمسخر، مضحکه کردن، عنوان نموده است. (ص ۱۵۰).

۲. آنتونی گیدنز، جامعه شناسی گیدنز، خشونت خانگی، ص ۲۰۱.

تشدید رفتار خشن در جامعه و خانواده می‌شود.^۱

در این بررسی‌های متعدد نشان داده شده، که بسیاری افراد خشن در دوران کودکی خود قربانی خشونت و یا شاهد اعمال خشونت بوده‌اند. آنها از این بررسی نتیجه گرفته‌اند که خشونت خانوادگی به یک فرد ختم نمی‌شود و فرد قربانی خشونت، در بزرگسالی همان رفتارهای خشونت‌آمیز را درون مناسبات خانوادگی خود به کار خواهد برد. آنها از این پدیده به عنوان گردش خشونت نام می‌برند.^۲

خانم دبیری که خود نیز بسیار حساس و معترض به قتل‌های ناموسی در استان خوزستان است، می‌گوید: رابطه مردان با زنان در نظام قومی و طایفگی توأم با تحقیر و بی‌اعتباری زنان و رفتاری توأم با خشونت و امر و نهی است. اصلاً مرد طایفه اگر نسبت به خانواده خود خشونت نداشته باشد، مرد نیست. مردان در وهله اول با اعمال خشونت نسبت به زنان و کودکان و سپس با اقوام و طوایف دیگر، مردانگی و غیرت خود را اثبات می‌کنند.

خشونت در رابطه با زنان ابعاد مختلف کلامی، روانی، جنسی، جسمی و اقتصادی دارد. خشونت کلامی در مورد زنان تا بدانجا پیش می‌رود که در استان خوزستان ضرب‌المثلی در مورد زنان وجود دارد که می‌گوید: «زن نگو، لنگه کفش بگو».^۳ این جمله نشان می‌دهد تحقیر زنان تا کجا پیش رفته

۱. دکتر شهلا اعزازی، بررسی مسائل اجتماعی ایران، مقاله خشونت خانوادگی و اجتماعی، ص ۱۹۵.

۲. شهلا اعزازی، همان، ص ۱۹۸.

۳. شهلا اعزازی، همان (ص ۱۹۷): مارتین محقق دیگر خشونت خانوادگی در سال ۱۹۸۵ اعلام نمود در جوامعی که ساختار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوق آنان بر

است. من بارها از شاگردانم شنیده‌ام که سرکلاس می‌گویند: خانم زن یعنی یک موجود بیچاره، بدبخت، بی‌ارزش، بی‌اراده. شما نمی‌دانید وقتی چنین کلماتی از زبان دانش‌آموزم خارج می‌شود، آنها دچار چه استیصال و سردرگمی هستند.

زن جوان دانشجو دیگری که در آبادان زندگی می‌کند، می‌گوید: روابط درون خانواده از خصوصی‌ترین روابط بین زن و شوهر گرفته تا برخورد والدین با کودکان توأم با خشونت، تحکم و روابط یک‌سویه است. اینجا زنان و دختران جوان از طریق تلویزیون، فیلم‌های سینمایی، کانال‌های ماهواره‌ای شاهد فیلم‌ها و برنامه‌هایی هستند که روابط زن و شوهر را توأم با عشق و دوست‌داشتن نشان می‌دهد. در این فیلم‌ها شما می‌توانید احساس کنید که آنها چقدر از زندگی خود لذت می‌برند. زمانی که این زنان به زندگی شخصی خود برمی‌گردند، خبری از این چیزها نیست. من زنان زیادی را می‌شناسم که از روابط خشن جنسی که زنان اندک توافقی با آن ندارند، گلایه می‌کنند. یا مردان حتی فیش حقوق اندک معلمی زنان را از آنها می‌گیرند و به دلخواه خود خرج می‌کنند. زنان جوان بسیاری را می‌شناسم که با کوچکترین بهانه‌ای مرتباً از شوهران خود کتک می‌خورند. حتی تک‌تک اعضای خانواده شوهر حق دخالت مستقیم در زندگی یک زن جوان را دارند. من نمی‌دانم که به این مردان چطور می‌توان فهماند که زنان امروز با زنان دیروز که به هر رابطه غیرانسانی تن می‌دادند، فرق دارند.

اساس بی‌اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته، خشونت مردان نسبت به زنان رسم زندگی است.

جامعه‌پذیری

موضوع دیگری که می‌تواند ارتباط مستقیم به وجود رفتارهای خشن با زنان و کودکان داشته باشد، فراگرد جامعه‌پذیری انسان‌هاست.

بروس کوئن همانند بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان معتقد است که فراگرد اجتماعی شدن در درون خانواده آغاز می‌شود. خانواده به عنوان نماینده تمامی جهان پیرامون کودکان است. حتی برداشت کودک از خودش، جهان و مردم پیرامونش تحت تأثیر رویکردها و باورداشتهای خانواده‌اش شکل می‌گیرد. در نتیجه فراگرد اجتماعی شدن انسان‌ها عرف، قوانین و هنجارهای یک فرهنگ را ملکه ذهنش می‌کند. وقتی هنجارها ملکه ذهن فرد می‌شود او دیگر درباره درستی و یا نادرستی، شایستگی یا ناشایستگی هنجارها تردید نمی‌کند و در این صورت فرد به خودی خود از هنجارها به عنوان رفتار شایسته اجتماعی، تبعیت می‌کند.^۱

عوامل عمده اجتماعی شدن عبارت از خانواده، مدرسه، گروه‌های همسالان و رسانه‌های همگانی است. اما شاید به جرأت بتوان گفت که هسته سخت و اولیه اجتماعی شدن که به قبول بی‌چون و چرای هنجارهای یک فرهنگ می‌انجامد، خانواده و روابط درون خانواده است.

چنانکه چارلز هورتون کولی، در طرح نظریه «خود آینه‌سان» به این نکته اشاره دارد که جامعه مانند یک آینه است که فرد واکنش‌های دیگران نسبت به رفتار خود را می‌تواند در آن مشاهده کند. وی بر این عقیده است که تحول خود اجتماعی هر فرد از همان نخستین سال‌های زندگی آغاز می‌شود.

۱. بروس کوئن، محسن ثلاثی، اجتماعی شدن و شخصیت، ص ۷۹.

تصویر خود یک کودک از خانواده‌اش سرچشمه می‌گیرد.^۱ در نتیجه کودکی که در خانواده‌ای با ساختار قومی و طایفه‌ای متولد می‌شود، از دوران کودکی هنجارهای موروثی محیط خود را می‌گیرد. کودکان پسر با فرادستی و استقلال و مجاز به اعمال خشونت، جامعه‌پذیر می‌شوند و دختران با فرودستی، عدم استقلال، وابستگی به مردان و تحمل خشونت، پروسه جامعه‌پذیری را طی می‌کنند و هنجارهای محیط پیرامون خود را ملکه ذهن می‌سازند. اینگونه است که اعمال خشونت در مردان و تحمل خشونت در زنان بخش عمده باورهای زنان و مردان را در یک جامعه شکل می‌دهد.

هرچند زیر سوال بردن هنجارهای کهنه توسط زنان و نیز مقاومت مردان در مقابل تغییر آن هنجارها در سراسر جهان از جمله کشور ما نیز امری است رایج! زیرا نگاه زنان به این تغییرات در حوزه عرف، قوانین و هنجارهای قدیم را به نفع خود و مردان این تغییرات را در جهت کاستن از اقتدار خود می‌داند. در نتیجه چالشی سخت در جامعه بین هنجارهای دنیای قدیم و دنیای مدرن در گرفته که این چالش در مناطق قومی و طایفه‌ای سخت‌تر و هولناک‌تر است.

فشار و کنترل اجتماعی شدید

یک استاد رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه چمران می‌گوید: در این استان حق ازدواج دختر و پسر عمو یا پسر پسرعمو یا هرکس دیگری که در این دایره

۱. محسن ثلاثی، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، چارلز هورتون کولی، خود

قرار دارد، داده شده و از خانواده مادری کسی حق خواستگاری از دختری را ندارد، مگر پسرعمو اجازه دهد، و گرنه قطعاً به قتل و جنایت منجر خواهد شد، مگر آنکه ریش سفیدان پا پیش نهند.

به غیر از قتل‌های ناموسی که علناً اعلام می‌شود، قتل‌های مشکوکی مانند خودکشی، خراب‌شدن دیوار بر سر دختران، کشف جسد در رودخانه و مرگ بر اثر سم نیز مشاهده می‌شود که این قتل‌ها نیز مشکوک به قتل‌های ناموسی است.

از تنی چند از روشنفکران خوزستانی می‌پرسم که واکنش زنان و مردان جوان و تحصیلکرده نسبت به این قتل‌ها چگونه است؟ در جواب می‌شنوم که در نگاه زنان جوان اعتراض موج می‌زند، اما هنوز امکان ابراز آن را ندارند و مردان جوان و تحصیلکرده هم با شنیدن چنین اخباری دچار بهت و حیرت می‌شوند. بهت و حیرت را می‌توان از نگاه آنها خواند. سوال می‌کنم، مردان جوان چطور؟ آیا آنها جرأت اعتراض به این قتل‌ها را دارند؟ در جواب می‌گویند: هنوز نه، بزرگ‌سالاری و پدرسالاری هنوز در این استان در جایگاه ویژه‌ای قرار دارد که توان مقابله با آن نیست.

با هر زنی که امکان گفت‌وگو در این مورد را پیدا می‌کنم، سوال می‌کنم واکنش مادرها به هنگام قتل دختران چگونه است؟ آیا آنها به مردان خانواده اعتراض نمی‌کنند؟ از دخترانشان حمایت نمی‌کنند؟

از همه آنها می‌شنوم که به هنگام قتل دختر، مادران نهایت همکاری را با مردان (اعم از شوهر، پسر، برادر و...) می‌کنند! زیرا عدم همکاری آنها به معنای شریک بودن مادران در جرم دختران است.

ناگفته نماند که این قتل‌ها صرفاً در مورد دختران و زنان جوان نیست،

بلکه موارد بسیاری وجود داشته که پسری به دلیل شنیدن شایعه‌ای در مورد مادرش، اقدام به قتل او کرده، بدون آنکه ثابت شود که آن شایعه صحت داشته یا خیر؟ (جداً از اینکه آیا او اساساً حق مجازات دارد یا خیر!) متأسفانه فضای فرهنگی این مناطق به گونه‌ای است که افراد در چنین شرایطی آنچنان احساس سرافکنندگی و بی‌آبرویی می‌کنند که برای پس گرفتن آبرو و حیثیت خود دست به هر کاری حتی قتل عزیزان خود می‌زنند. در این رابطه نمونه‌های فراوانی از همکاری زنان با مردان در قتل‌های ناموسی ذکر می‌شود.

خانمی از شوش دانیال می‌گفت: در همسایگی ما خانواده‌ای زندگی می‌کردند که روزی دختری به مادرش گفته بود: مادر من از پسری خوشم آمده و دوست دارم با او ازدواج کنم، تو برو با برادرها و پسرعموهایم صحبت کن تا اجازه دهند من با آن پسر ازدواج کنم. مادر می‌گوید: بسیار خوب تو در خانه بمان تا من به مغازه برادرت بروم و با آنها حرف بزنم. پس از مدتی به جای مادر، برادرها به همراه پسرعمو وارد خانه می‌شوند، دختر را به حمام خانه می‌برند و در همانجا سر او را می‌برند و به این ترتیب او را به قتل می‌رسانند.

همسر این خانم هم می‌گوید: فرهنگ این منطقه به گونه‌ای است که اگر مجازات در مورد زن خاطی انجام نشود، آن خانواده و طایفه‌اش برای همیشه طرد می‌شود، نه کسی از آن طایفه دختری را به همسری قبول می‌کند و نه دختران خود را به همسری مردان آن طایفه درمی‌آورند.

از طریق یک دبیر دبیرستان توانستم با دختری که خواهرش به دلیل حرف زدن با یک پسر به قتل رسیده، صحبت کنم. از او خواستم برایم امکانی را

فراهم کند که بتوانم با مادرش هم ملاقات کنم و در این مورد با او صحبت کنم. او با صراحت گفت چنین چیزی امکان ندارد. گفتم: چرا؟ گفت: خانم دست از سرم بردار، مادر من قرص‌های فراموشی‌آور [قرص‌های اعصاب و روان] می‌خورد تا آن اتفاق و خواهرم را فراموش کند. او هرگز حاضر نمی‌شود در این مورد با شما صحبت کند.

با مرد جوانی در اندیمشک که دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی است، سر صحبت در مورد قتل‌های ناموسی در آن شهر را باز کردم، او هم تأیید می‌کرد که هر ساله در اندیمشک چندین قتل ناموسی اتفاق می‌افتد. از او می‌پرسم، شما در مورد قتل‌زنانی که دور و بر شما اتفاق می‌افتد، چه احساسی دارید؟ می‌گوید: احساس بدی دارم و برای هر زنی که در این منطقه زندگی می‌کند نگرانم. می‌پرسم آیا با اطرافیان در این مورد صحبت می‌کنید؟ می‌گوید: بله، وقتی خانواده‌ام نظراتم را می‌شنوند و احساس می‌کنند که من نسبت به این زنان حس دلسوزی دارم، به من می‌گویند: تو اصلاً آدم بی‌غیرتی هستی! مردانی که در چنین فضایی زندگی می‌کنند تحت فشار زیادی قرار دارند. من خودم مردی را می‌شناسم که همسرش پس از طلاق از او، با دوست او ازدواج کرد، اما او اقدام به قتل وی نکرد. این امر باعث شد که موجی از فشارها و تحقیرها به طرف او و خانواده‌اش سرازیر شود. نهایتاً او یک شب برای همیشه از این شهر رفت و ارتباط خود را با خانواده و اقوامش قطع کرد. حتی خانواده‌اش به او پیغام دادند که اگر خودت قصد کشتن این زن را نداری، پس اجازه بده ما او را بکشیم. مرد طایفه هم کمتر از زن طایفه تحت فشار نیست، هر چند که زنان در این منطقه تحت فشارهای گوناگون قرار دارند.

با هر مرد و زنی که در این مورد صحبت کردم، پرسیدم بیشترین تعداد قتل‌های ناموسی مربوط به زنان ازدواج کرده است یا دختران ازدواج نکرده؟ بیشترین پاسخ‌ها مربوط به زنان ازدواج کرده بود.

در این دیدارها تلاش کردم با مسئولان قضایی این استان نیز گفت‌وگو کنم. از همه آنها سوال می‌کردم بر اساس شنیده‌های من آمار زنان ازدواج کرده در قتل‌های ناموسی بیشتر از دختران است و آنها هم این گفته را تأیید می‌کردند. دوباره سوال می‌کردم چه تعدادی از این زنان به قتل رسیده بر اساس سوءظن به قتل می‌رسند و چه بخشی از آنها بر اساس موارد اثبات شده؟ جملگی می‌گفتند: بیشتر از 50 درصد این قتل‌ها بر اساس سوءظن اثبات نشده، کشته می‌شوند. از این افراد سوال می‌کنم به دلیل شرایط حاد زنان، آیا مراکزی در این استان وجود دارد که اگر زنان احساس خطر کردند، به آنجا پناه ببرند تا از مرگ نجات یابند؟ آیا بهزیستی این استان مراکز امنی را برای این زنان تدارک دیده؟ آنها در پاسخ می‌گفتند: خیر! چنین مراکزی در این استان وجود ندارد. تا جایی که مجبور شدیم برخی از این زنان و دختران را ماه‌ها در زندان نگه داریم و متأسفانه به محض خروج آنها از زندان، توسط خانواده خود به قتل رسیده‌اند!

باز می‌پرسم آیا نمی‌شود آنها را از این استان خارج کرده و تحویل بهزیستی تهران دهید؟ می‌گویند: خیر، ما چنین قانونی نداریم و از آنجایی که پدر ولی دختر است، حق دارد که بداند دخترش کجاست و ما نمی‌توانیم آنها را مخفی کنیم. ما قانونی در این خصوص نداریم.

بیشترین افرادی که با آنها صحبت کردم، تحصیلات اکثریت خانواده‌هایی که قتل ناموسی در بین آنها اتفاق افتاده را تا مقطع راهنمایی اعلام کردند و

آنها را متعلق به خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد دانستند، ولی موارد نه چندان کمی هم در بین طبقه متوسط به بالا مشاهده شده است.

فشرده‌ای از نتایج تحقیقات میدانی درباره قتل‌های ناموسی

در برخی از استان‌های ایران

این تحقیقات با استفاده از روش مصاحبه عمقی انجام شده است، اما مصاحبه شوندگان از غرب تا شرق و نیز جنوب کشور پاسخی مشابه به پرسش‌های مطرح شده داده‌اند. البته در برخی از استان‌ها مواردی خاص نیز از سوی مصاحبه شونده‌ها مطرح شده است. فشرده اجمالی مباحث مطرح شده در نمونه‌های استانی مورد مطالعه بدین قرار است:

استان آذربایجان غربی

مولودی، روزنامه‌نگار بر این عقیده است که پدیده قتل‌های ناموسی در اکثر شهرها و روستاهای این استان مشاهده می‌شود، ولی در شمال استان آذربایجان غربی که بیشتر کردها در این منطقه سکونت دارند، بیشتر اتفاق می‌افتد و در توزیع فراوانی این پدیده تفاوت معناداری نیز بین شهر و روستا مشاهده نمی‌شود.

این قتل‌ها بیشتر در مورد زنان شوهردار اتفاق می‌افتد و دلیل آن وجود سوءظن به آنها است که تنها برخی واقعیت دارد و بسیاری اثبات نمی‌شود.

البته دختران زیادی هم مشمول این قتل‌ها شده‌اند و دلیل آن نیز داشتن روابط دوستانه خارج از عرف و بدون اطلاع خانواده با پسران است.

خانواده‌ها مخالف ازدواج دختران خود خارج از محدوده مذهبی و قومی هستند. آنها معتقدند که باید کرد با کرد و ترک با ترک ازدواج کنند، اما برخی از جوانان خود را مقید به این حدود نمی‌دانند، به همین دلیل آمار فرار دختران به سوی مرز و دیگر مناطق زیاد است.

- این قتل‌ها در مناطق عشایرنشین بیشتر دیده می‌شود.

- این قتل‌ها بین افرادی که دارای تحصیلات پایینی هستند، بیشتر دیده

می‌شود.

- این قتل‌ها در همه طبقات اعم از فقیر، متوسط و خانواده‌های مرفه دیده

می‌شود.

استان کردستان

بر اساس گزارش‌های خانم پروین ذبیحی و نگین شیخ‌الاسلامی پراکنندگی و شیوع این قتل‌ها در قسمت‌های مختلف این استان وجود دارد. همچنین احسان هوشمند نیز تحقیقی در خصوص قتل‌های ناموسی در مریوان انجام داده که برخی نتایج آن به شرح ذیل است:

- اکثریت قریب به اتفاق مقتولین را زنان ازدواج کرده تشکیل می‌دهند.

- سن مقتولین کمتر از سی سال است.

- مقتولین معمولاً ازدواج موفق نداشته و ازدواج آنها اجباری بوده است.

- همچنین در این تحقیق آمده است که تفاوت سنی قابل ملاحظه‌ای میان

مقتولین زن با شوهرانشان وجود دارد.

قتل این زنان بیشتر به دلیل سوءظن بوده، در حالی که دلایل و شواهد محکمی برای اثبات آن سوءظن‌ها وجود ندارد.

استان کرمانشاه

خانم نوشین محمدی سردبیر نشریه «ندای جامعه»، فراوانی قتل‌های ناموسی را در این استان در شهرستان‌های گیلان غرب، جوانرود، اسلام‌آباد غرب و روستاهای این استان عنوان نمود. وقوع این قتل‌ها در شهرها و روستاهای دیگر این استان هم مشاهده می‌شود.

در مناطق یاد شده ازدواج‌ها اکثراً اجباری و از طرف خانواده تعیین می‌شود.

فضای فرهنگی این استان به گونه‌ای است که فرهنگ عمومی با این قتل‌ها همراهی و همدلی دارند.

سطح تحصیلات در این مناطق پایین است و مردم در این مناطق چندان ارتباطی با استان‌های مرکزی ندارند و شهرستان‌ها از هر نوع پیشرفتی بازمانده‌اند.

سردبیر نشریه «ندای جامعه»، در مخالفت با قتل‌های ناموسی، زنان کرمانشاهی را پیشروتر از مردان این استان می‌داند و اضافه می‌کند که خبر قتل‌های ناموسی این زنان را بسیار متأثر می‌کند. نکته دیگری که نوشین محمدی با اظهار تأسف به گفته‌هایش می‌افزاید، این است که NGOهای زنان به دستور استانداری کرمانشاه از فعالیت منع شده‌اند و وقتی که انجمن‌هایی که دغدغه مسائل زنان را دارند، حق هیچ فعالیتی ندارند، چطور می‌توان به مهار چنین مسئله‌ای اندیشید.

استان لرستان

گفت و گو با چندتن از لرستانی‌ها پراکنندگی قتل‌های ناموسی را در اکثر شهرها و روستاهای این استان حکایت می‌کند ولی این قتل‌ها در شهرهای خرم‌آباد و نورآباد بیشتر مشاهده می‌شود.

دلیل عمده این قتل‌ها مانند سایر استان‌های ذکر شده بر اساس سوءظن‌های اثبات نشده است و تعداد زنان ازدواج کرده، در این قتل‌ها بیشتر از دختران ازدواج نکرده است.

سطح تحصیلات این خانواده‌ها در حد دیپلم و زیر دیپلم اعلام می‌شود.

این قتل‌ها در بین طبقات فقیر، متوسط و نیز مرفه دیده می‌شود.

ازدواج‌های اجباری به وفور رایج است. هنوز رسم ناف‌بریدن (منظور نامزد کردن یک دختر در بدو تولد برای یک پسر) وجود دارد و در مناطق دیگر که این رسم منسوخ شده ازدواج‌های اجباری از طریق اصرار بیش از حد خانواده‌ها اعمال می‌شود و دختر و پسر را در شرایطی قرار می‌دهند که راهی جز پذیرفتن انتخاب خانواده ندارند.

دلیل بسیاری از این قتل‌ها، شایعه‌سازی افراد غریبه، آشنا و اقوام در مورد زنان عنوان می‌شود.

استان همدان

راضیه محسنی کارشناس ارشد مطالعات زنان، هادی احتفظاظی و حسین مجاهد در خصوص قتل‌های ناموسی در استان همدان به موارد ذیل اشاره می‌کنند:

در حاشیه شهر همدان، در منطقه‌ای به نام حصار علی‌آباد، منطقه قصاب‌ها

و دیزج که مناطقی مهاجرنشین است و ترکیبی از قومیت کرد، لر و ترک زندگی می کنند، قتل های ناموسی بیشتر مشاهده می شود. در این منطقه ازدواج ها درون طایفگی است. در آن جا مردان دارای روحیه شدید مردسالاری هستند، اعمال خشونت نسبت به زنان در بین آنها دیده می شود و زنان از عدم امنیت روانی رنج می برند. همچنین در شهرستان بهار و نیز نهاوند که بخش لرنشین استان همدان است و روستای آبشینه در نزدیکی شهر همدان، قتل های ناموسی مشاهده می شود.

وضعیت تحصیلی ساکنین این منطقه پایین و از نظر اقتصادی هم از فقر شدیدی رنج می برند. هرچند که گاه این قتل ها در بین طبقات متوسط و مرفه هم مشاهده شده است.

در این منطقه ازدواج ها در سنین پایین اتفاق می افتد و سپس به سرخوردگی های زیادی خصوصاً در بین زنان منجر می شود.

چندهمسری در بین مردان استان امری عادی است و پدیده چندهمسری در بین ساکنین غیرمهاجر استان همدان، حتی در بین افراد تحصیل کرده نیز وجود دارد.

ازدواج های اجباری در این مناطق نیز مرسوم است. به ازدواج درآوردن دختران کم سن برای مردان مسن به دلیل فقر اقتصادی، باعث تشدید و افزایش این گونه ازدواج ها شده است.

برخی از این قتل ها به دلیل اعتراضاتی است که زنان به ضعف اخلاقی مردان دارند. مردان هم متقابلاً به آنها اتهامات اخلاقی می زنند و براساس همین اتهامات، زنان را به قتل می رسانند.

در برخی موارد نیز به دلیل ارتباط مردان با زنان متعدد، همسران آنها به

تلافی روابط همسرانشان، اقدام به برقراری رابطه با مردان دیگر می‌کنند که آن رابطه، زمینه قتل این زنان را فراهم می‌سازد.

قتل‌های ناموسی در جهان

نکته مهم و قابل اعتنا در خصوص قتل‌های ناموسی این است که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در تمامی همسایگان شرقی، غربی و جنوبی آن قتل ناموسی امری عادی و از جمله حقوق طبیعی مردان بشمار می‌آید. کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکیه، عراق و نیز کشورهای حوزه خلیج فارس جملگی کشورهایی هستند که سالانه دارای آمار قابل توجهی از قتل‌های ناموسی هستند.

ناگفته نماند که بر اساس گزارش سازمان ملل، در سراسر جهان، سالانه بیش از ۵ هزار زن و دختر مشمول قتل‌های ناموسی می‌شوند و در کشوری مانند پاکستان هر ساله بیش از ۱۰۰۰ زن به دلیل موضوعات حیثیتی کشته می‌شوند. البته وجود قتل‌های ناموسی به ایران و همسایگان آن منتهی نمی‌شود، بلکه بر اساس گزارش سازمان ملل فراوانی قتل‌های ناموسی در شرق و جنوب آسیا و نیز شمال آفریقا و آمریکای لاتین و حتی برخی کشورهای اروپایی وجود دارد و در کشورهایی مانند پاکستان، بنگلادش، هندوستان، اردن، یمن، مصر، عربستان، سوریه، اسرائیل، مراکش، آلمان، انگلیس، ایتالیا، پرو، آرژانتین، گواتمالا، برزیل، اکوادور نیز گزارش می‌شود. داستان قتل‌های ناموسی زنان در دیگر کشورها، دقیقاً مانند زنان ایرانی است. آنها یا به دلیل انتخاب همسر دلخواه، محکوم به قتل می‌شوند و یا مورد سوءظن والدین خود قرار می‌گیرند و به دلیل یک سوءظن آن هم در سنین

پایین محکوم به قتل ناموسی می‌شوند. یک نمونه از این زنان «ژنا» زن جوان بنگلادشی الاصل است که در لندن نیز زندگی می‌کند. او برای ازدواج با پسر مورد علاقه‌اش، مقابل خانواده می‌ایستد. پس از این جریان خانواده به دلیل اینکه وی حیثیت خانواده خود را زیر پا گذاشته، برای او جلسه‌ای خانوادگی تشکیل می‌دهند. مادر «ژنا» معتقد بود به خاطر اینکه با آبروی خانواده‌اش بازی شده باید دخترش با نوشیدن جام زهر، خود را بکشد. او در خانه زندانی شده بود. اما در یک فرصت تنها با ۴۶ پوند توانست فرار کند و خود را به پلیس و گروه‌های حامی زنان برساند.

«هشو یونس» ۱۶ ساله، به دست پدرش به قتل رسید. هشو پاکستانی الاصل بود ولی در لندن زندگی می‌کرد. پدر هشو به دلیل صحبت‌های یکی از دوستانش فکر می‌کرد که دخترش با مردی ارتباط دارد. به همین دلیل ابتدا با ۱۱ ضربه چاقو او را زخمی و سپس سرش را از تنش جدا کرد. البته پدر هشو (عبدالله یونس) به خاطر این قتل در دادگاهی در لندن به حبس ابد محکوم شد.^۱

سه زن جوان پاکستانی قصد داشتند با مردانی که خود برگزیده بودند، ازدواج کنند. اما از آنجا که این تصمیم مغایر با رسوم طوایفی بود، مردان این طوایف تصمیم می‌گیرند لکه ننگ را از دامن حیثیت خود بردارند. این سه زن که به طایفه عمران تعلق داشتند، دزدیده و کتک زده می‌شوند و سپس با گلوله زخمی شده و زنده به گور می‌شوند. دو زن مسن از اقوام آنها که به این

۱. گاردین، روزنامه اعتماد ۸/۸/۸۸

عمل اعتراض کرده بودند، هم زنده به گور شدند.^۱ همین طور قتل‌های ناموسی در ایالت‌های مختلف هند نیز اتفاق می‌افتد، اما در ایالت «هیریا‌با» وقوع قتل‌های ناموسی بیش از سایر استان‌ها مشاهده می‌شود، زیرا دختران و پسران باید بر اساس قول و قرارهای پدران و مادران که در دوران کودکی فرزندان گذاشته شده، ازدواج کنند و در صورت تخطی از این رسم کهنه محکوم به قتل ناموسی می‌شوند. این احکام توسط ریش‌سفیدان این مناطق صادر می‌شود و از آنجایی که ساکنین این مناطق در خصوص حمایت از این رسوم با هم متحد هستند، این قتل‌ها به پلیس گزارش نمی‌شود.

همین‌طور روزنامه‌های متعددی از جمله Tims of India مرتباً اخباری در خصوص قتل زنان جوان به دلیل شک و تردید توسط مادرشوهرها را در هند منتشر می‌کند. این زنان به دلیل تردید مادران همسر خود به رابطه با مرد دیگر به قتل می‌رسند و در حال حاضر این قتل‌ها رقم قابل توجهی را در هند به خود اختصاص داده‌اند.

دالی‌آ دختر اردنی مسلمان نیز به دلیل آشنایی با مایکل یک پسر مسیحی و نیز علاقه‌مندی این دو به یکدیگر توسط پدرش کشته می‌شود. پدر به هیچ‌وجه مجازات نمی‌شود و با سپردن وثیقه آزادانه به زندگی خود ادامه می‌دهد.

دوست «دالی‌آ»، «نورما» توسط پدرش مورد سوءظن قرار می‌گیرد که نکند در دوستی دالی‌آ و مایکل نقشی داشته است. او قبل از اینکه کشته شود

۱. گاردین، ۲۰۰۸/۹/۴.

توسط اقوام خود از اردن خارج می‌شود. وی می‌گوید: اگر به اردن برگردم پدر و برادرم برای حفظ شرافت و ناموس خانواده مرا خواهند کشت. در ماه می ۱۹۹۴ کیفایا دختر ۱۶ ساله اردنی بوسیله برادر ۳۲ ساله‌اش به صندلی بسته می‌شود، به او آب داده شده و سپس سرش بریده می‌شود. دلیل کشتن کیفایا تجاوز برادر دیگر به او بوده است.^۱

طبق تحقیق یکی از موسسات وابسته به سازمان ملل در اردن ۶۱/۹ درصد زنان قربانی قتل‌های ناموسی به دست برادران خود، ۱۴/۳ درصد به دست پدران و ۱۰ درصد به دست پسر خواهر یا پسر برادر یا مرد دیگری از فامیل به قتل می‌رسند. عموماً این قتل‌ها به دست برادران کم‌سن و سال انجام می‌گیرد زیرا پسران کم‌سن مشمول مجازات کمتری می‌شوند.

طبق این تحقیق ۹۰ درصد این قتل‌ها در مورد دختران در دامنه سنی بین ۱۵ تا ۲۷ سال است.^۲

سیمین رشید مسئول سازمان زنان کرد در خصوص قتل‌های ناموسی در این منطقه می‌گوید: در عراق، طی ۱۷ سال تلاش و کار جمعی فراوان با برخی وکلا، فعالین زنان و روزنامه‌نگاران توانستیم این راز سیاه را برملا کنیم. در حال حاضر این جنایت علیه زنان ممنوع اعلام شده ولی ریشه‌کن نشده است.^۳

یوسف محمدعزیز نیز اعلام نموده که در سال ۲۰۰۷ در کردستان عراق ۲۷ زن به خاطر موضوعات ناموسی به دست خانواده‌های خود به قتل رسیدند؛

۱. هما غفوری، سایت ۸ مارس.

۲. سایت کار آنلاین.

۳. سایت اینترنتی

۱۰ زن در اربیل، ۱۱ زن در داهوک و ۶ زن در سلیمانیه.

دریا دختر ۱۷ ساله ترک در راه مدرسه با یک پسر آشنا می‌شود. عموهایش از آشنایی آن دو باخبر می‌شوند و از طریق یک □□□□ به او می‌گویند: «یا خودت را بکش و این لکه ننگ را پاک کن یا آنکه ما تو را می‌کشیم.» عمه دریا هم قبلاً به دلیل دوستی با یک پسر، به دست پدر بزرگش کشته شده بود. دریا چندین بار اقدام به خودکشی کرد. یک بار خود را داخل رودخانه «تبگریز» پرتاب کرد، اما زنده ماند. سپس تلاش کرد خود را دار بزند و بار دیگر با چاقو رگش را زد.

بر اساس گزارش‌های فعالان زن ترک در منطقه بتمن در جنوب شرقی آناتولی، هر چند هفته یک زن به دلایل ناموسی به قتل می‌رسند. برخی سنگسار، برخی خفه، برخی نیز تیر می‌خورند یا زنده به گور می‌شوند. دلیل این اقدامات می‌تواند از نگاه دزدکی یک پسر به یک دختر، تا پوشیدن دامن کوتاه، رفتن به سینما، تجاوز یک غریبه و یا حتی یک خویشاوند به یک دختر و داشتن هر نوع رابطه جنسی باشد.^۱

طی یک تحقیق صورت گرفته توسط صندوق جمعیت سازمان ملل و جمعیت برنامه و توسعه سازمان ملل در خصوص قتل‌های ناموسی در ترکیه مصاحبه‌شوندگان، شرف و ناموس را بالاترین عامل در زندگی هر فرد دانستند و هر چه فرد در منطقه دورافتاده‌تری زندگی می‌کرد، این ارزش برای او قوی‌تر و حیاتی‌تر بود.

آنها در تعریف ناموس؛ عفت، پاکدامنی و پوشش مناسب، تشخیص حد

۱. نیویورک تایمز، ۱۶ جولای ۲۰۰۹.

و حدود، انجام وظایف زنانه طبق آداب و رسوم را اعلام نمودند. از بین مصاحبه‌شوندگان ۷۰ درصد در مصداق ناموس اعلام کردند که ناموس هر مرد، زن اوست. حتی زنان مصاحبه‌شونده هم چنین پاسخی دادند. مردانی که از روستاها به شهرها مهاجرت کرده‌اند، بر کنترل زنان پافشاری می‌کردند و نحوه پوشیدن لباس زنان، معاشرت آنها و اینکه زنان در چه شرایطی مجاز به رفتن به مدرسه و دانشگاه هستند را مطرح می‌کردند. همچنین در پاسخ این پرسش که اگر همسر شما خیانت کند با طلاق او مسئله خاتمه می‌یابد؟ اکثریت قریب به اتفاق آنها اظهار کردند که خیر، طلاق کافی نیست. ما نمی‌توانیم بپذیریم که او با مرد دیگری زندگی کند و رابطه داشته باشد.

نتیجه این تحقیق، بر این داده‌ها تأکید دارد: سن، محل اقامت، میزان تحصیلات و جایگاه آن در زندگی افراد، عوامل مؤثر در قتل‌های ناموسی شناخته شده است.^۱

پلیس انگلستان می‌گوید: سالانه ۱۲ نفر در این کشور تحت عنوان قتل‌های حیثیتی جان خود را از دست می‌دهند. اما تعدادی از این قتل‌ها حتی گزارش هم نمی‌شود و بعضی هم به صورت خودکشی به پلیس گزارش می‌شود و در نتیجه تحقیقی در مورد آنها صورت نمی‌گیرد. همچنین زنان بین ۱۶ تا ۲۴ سال از ملیت‌های پاکستانی، بنگلادشی و هندی سه برابر سایر هم‌تایان خود دست به خودکشی می‌زنند که این مسئله حاکی از میزان فشار

۱. سایت اینترنتی.

بالایی است که تحت آن قرار دارند.^۱

زنانی که در خانه‌های امن، در کشور سوئد و نروژ بسر می‌برند نیز عمدتاً از کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، افغانستان، کردها و ترک‌ها هستند. آنها اعلام کرده‌اند که از طرف خانواده خود برای خودکشی تحت فشار بوده‌اند. خانواده آنها از این دختران جوان خواسته بودند که یا خود را از بالکن پرت کنند یا آنکه خودسوزی کنند.

برخی زنان ایرانی مهاجر نیز گفته‌اند پس از طلاق به هنگام ملاقات با مرد دیگر از طرف شوهر قبلی خود مورد حمله قرار گرفته‌اند.^۲

در پایان این بخش می‌توان گفت که قتل‌های ناموسی را باید یک فاجعه جهانی تلقی کرد و در مطالعه اظهارنظرات افراد با دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف به اولین نکته‌ای که برمی‌خوریم این است که همگی دلیل عمده و زیربنایی این قتل‌ها را متعصب و مذهبی بودن (به ویژه مسلمان بودن) آنها دانسته‌اند، زیرا فراوانی این قتل‌ها در جوامع مسلمان بیشتر از سایر مناطق است. در بخش بعد به بررسی دلایل این امر از نگاه قرآن پژوهان و اساتید فقه پرداخته خواهد شد.

۱. گاردین - همان

۲. سایت اینترنتی

نقد قوانین و موارد فقهی قتل‌های ناموسی

به بررسی و مطالعه قتل‌های ناموسی نمی‌توان پرداخت و بی‌اختیار به قوانینی که این چنین جنایاتی را جرم محسوب نمی‌کند و قانونگذاری که با برهم گذاشتن چشم خود بر روی چنین قتل‌هایی به وظیفه خود که حمایت از آحاد جامعه و افسار آسید پذیر و مجازات مجرمین است عمل نمی‌کند، فکر نکرد! در واقع مجرمین قتل‌های ناموسی در ایران در پناه دو ماده قانونی ۲۲۰ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی بدون نگرانی از مجازات، اقدام به قتل زنان می‌کنند.

ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.

قاتل یا قاتلین تمامی دختران و زنانی که به دست پدر یا سایر بستگان خود به قتل رسیده‌اند، با اطلاع از این ماده قانونی خود را مبری از مجازات می‌دانند و با خاطری آسوده اقدام به قتل آنها می‌کنند. به عنوان مثال زهرا دختر ۷ ساله اهوازی به علت شک پدر و توسط او سربریده شد، اما وقتی که مأموران به هنگام انتقال او به مرکز پلیس، به دستانش دستبند زدند، وی با اعتراض می‌گوید: چرا به من دستبند می‌زنید، من ولی دخترم هستم!!!

حتی از برخی هموطنان خوزستانی شنیدم که می‌گفتند: بسیاری از کسانی که اقدام به قتل دختران خود می‌کنند، نمی‌دانند که عمل مجرمانه‌ای انجام می‌دهند!

همچنین بسیاری از شهروندان خوزستانی و حتی برخی از مقامات قضایی اظهار می‌کردند: پیش از اینکه مردان خانواده اقدام به قتل دختر خود کنند، رضایت‌نامه‌ای محضری به امضای پدر تنظیم می‌کنند که او اجازه قتل دختر خود را صادر کرده است و زمانی که دختر به قتل می‌رسد، سر دختر؛ با اجازه‌نامه‌ای که قبل از مرگ او تنظیم شده، روی میز قاضی گذاشته می‌شود! و قاضی حداکثر می‌تواند به او برای مدت کوتاهی محکومیت زندان صادر کند و بعد هم او مانند یک قهرمان که لکه ننگ را از خانواده خود دور کرده به آغوش گرم خانواده برمی‌گردد.

البته در اینجا، این پرسش پیش می‌آید که دفترخانه‌ها به استناد کدام ماده قانونی اقدام به تنظیم چنین رضایت‌نامه‌هایی می‌کنند؟ چه بسا این خود اولین گام غیرقانونی در خصوص قتل‌های ناموسی باشد.

ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی نیز می‌گوید: هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند.

در قتل‌های ناموسی، البته به ندرت می‌توان موردی را پیدا کرد که مردی در چنین شرایطی با همسر خود مواجه شده باشد، و همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، اکثر قریب به اتفاق این قتل‌ها بر اساس سوءظن اثبات نشده رخ می‌دهد و بقیه موارد نیز تحت شرایطی که این ماده قانونی ترسیم نموده، قرار ندارد.

این دو ماده قانونی که شرایط امنی را برای قاتلین این قتل‌ها فراهم آورده، حداقل در یک دهه اخیر مرتباً توسط فعالان حقوق زنان و نیز حقوق‌دانان و ... مورد نقد و بررسی قرار گرفته و خواسته قطعی آنها تغییر این قوانین بوده است. در بین نقادان این دو ماده از قانون مجازات اسلامی، رئیس دادگستری پیشین استان خوزستان نیز دیده می‌شود.

از آنجایی که وی سال‌ها با این قتل‌ها از نزدیک مواجه بوده دیدگاه‌های قابل توجهی در خصوص این دو ماده قانونی دارد که اشاره به آن مفید است. عباس جعفری دولت‌آبادی در پنجمین همایش تدابیر حقوقی کاهش خشونت گفت: «راه‌حل پایان یا کاهش قتل ناموسی در کشور الزاماً قضایی نیست. بلکه بیشتر ریشه فرهنگی دارد. با این وجود دستگاه قضایی می‌تواند تغییراتی در قوانین ایجاد کند. هرچند که نمی‌توانیم این موضوع را توصیه کنیم که دستگاه قضایی در این زمینه وظیفه‌ای ندارد.

وی با تأکید بر سرمایه‌گذاری در حوزه فرهنگی کشور برای از بین بردن قتل‌های ناموسی خواستار تشدید مجازات عاملان این قبیل قتل‌ها شد و اظهار کرد در صورت رضایت اولیای دم، اگر قاضی خیلی شجاع باشد، حداکثر 10 سال حبس برای قاتل تعیین می‌کند.»

جعفری دولت‌آبادی در ادامه گفت: «در مواردی از جمله ماده 630 قانون مجازات اسلامی انگیزه ناموسی از علل توجیه‌کننده جرم به شمار آمده که حذف یا اصلاح این ماده ضروری است. البته صرف‌نظر از قصاص به عنوان مجازات اصل جرم قتل عمد، لازم است مواردی که به هر دلیل قصاص اجرا نمی‌شود در تعیین مجازات تعزیری تشدید مجازات قتل‌های مبتنی بر جنسیت مد نظر قرار گیرد. وی در خصوص انگیزه این قتل‌ها افزود:

این قتل‌ها ناشی از سوءظن‌های اثبات نشده است و در این مناطق همین که مردان سوءظن نسبت به خواهر، همسر، دختر و یا نزدیکان خود بیابند برای ارتکاب آنها به قتل کافی است و نیاز به اثبات و شهود ندارد.»

وی با تأکید بر این که در قتل‌های ناموسی قاتل خود را به حق می‌داند، گفت: «متأسفانه سیاست قضایی ما در حوزه قتل‌های ناموسی به شدت متفاوت و حتی متناقض است و بستگی به دیدگاه قاضی دارد که بسیاری از موارد در کشاکش رسیدگی؛ قاتل آزاد می‌شود و یا اینکه در کمیسیون‌های عفو مورد عفو قرار می‌گیرد.»^۱

از این گفتار می‌توان نتیجه گرفت که اهمال و سهل‌انگاری قانون‌گذار، به رقم خوردن جنایاتی فجیع منجر شده و تغییر قوانین و نیز تغییر نگاه قانونگذار یکی از راه‌های مبارزه با قتل‌های ناموسی است.

اما زیربنای فکری و نظری این دو ماده قانونی چیست؟ بسیاری از افراد و صاحب‌نظرانی که در خصوص قتل‌های ناموسی اظهار نظر کرده‌اند، این دو ماده قانونی را برگرفته از تفکرات دینی اسلامی دانسته و بر این عقیده‌اند که این قوانین برگرفته از متون مذهبی بوده و همین اظهارنظران نگارنده را بر آن داشت که طی چند گفت‌وگو با چندتنی از قرآن‌پژوهان و محققین علوم دینی این نظرات را به بحث بگذارم.

۱. خبرگزاری ایرنا، ۱۳۸۸/۷/۶.

مستندش روایات است

گفت و گو با هادی قابل (محقق علوم اسلامی)

از هادی قابل محقق علوم اسلامی می‌پرسم تا جایی که من اطلاع دارم بسیاری از قوانین جزایی ما که در کتاب قانون مجازات اسلامی جمع شده مبنا و مستند قرآنی ندارد، پس چگونه است که از قوانین جزایی به نام قوانینی برگرفته از متون مذهبی یاد می‌شود، مانند قانون ۲۲۰ و یا قانون ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی.

وی در پاسخ گفت: چه در فقه شیعه و چه اهل سنت، منابع احکام شریعت فقط قرآن نیست. بلکه منابع نقلی مانند سنت رسول الله، مجموعه روایات اهل شیعه و اهل تسنن که شامل بیانات پیامبر و ائمه می‌شود نیز به عنوان مفسر قرآن مطرح هستند. همچنین عقل به عنوان یک منبع مهم و جدی مطرح است و آنچه را که عقل حرام می‌داند، حرام است و آنچه را که عقل جایز می‌داند حلال است. منبع دیگر اجماع است، یعنی دلایلی که به اجماع فقها زمان خود رسیده ولی به دست ما نرسیده ولی در گذشته به عنوان احکام مورد اتفاق نظر مطرح بوده، در نتیجه منابع احکام مذهبی، کتاب، سنت، اجماع و عقل است. پس اینطور نیست که اگر حکمی در قرآن نیامده باشد، ما نمی‌توانیم آن را وارد شریعت کنیم. نکته دیگر اینکه مستند این دو قانون، یعنی قانون ۲۲۰ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی روایات هستند. طبق آن روایات پدر ولی کودک

است و در صورت کشتن کودکش، قصاص نمی‌شود، ولی در این روایات نیامده که به طور مثال نباید او را به حبس ابد محکوم کرد. نباید او را به ۱۵ سال زندان محکوم نمود.

در مورد ماده ۶۳۰ هم باز به استناد روایات مرد می‌تواند زنش را که مرتکب زنا شده و در حال زنا او را دیده، به قتل برساند. اما در همان روایات آمده که مرد باید بتواند در دادگاه با حضور چهار شاهد چنین جرمی را اثبات کند و اگر نتواند اثبات کند و زن را به قتل برساند، مرد هم به مجازات مرگ محکوم می‌شود. اما متأسفانه بخش دوم روایات که اثبات ادعای مرد در دادگاه است، در قانون مجازات به هیچ‌وجه آورده نشده و بدان توجه نشده است.

هادی قابل‌همچنین به نکته مهمی نیز اشاره کرد و آن اینکه بر اساس «اصل اولیه عقلی» هیچ حکمی نمی‌تواند از زمان حضرت رسول و ائمه به زمان دیگر تعمیم پیدا کند، یعنی آن احکام خاص زمان خود بوده و غیرقابل تعمیم است.

دلیل قرآنی ندارد

گفت‌وگو با دکتر سیدعلی اصغر غروی (استاد فلسفه و قرآن پژوه)

با دکتر غروی در خصوص زمینه‌های قرآنی دو ماده ۲۲۰ و ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی بحث می‌کنم. از وی می‌پرسم بر اساس کدام آیه و متن مذهبی مسلمانان، پدر حق دارد فرزند خود را به قتل برساند ولی مجازات نشود؟ بر اساس کدام حکم قرآنی مرد می‌تواند به دلیل سوءظن به همسرش وی را به قتل برساند و مصون از مجازات باشد؟

دکتر غروی هم با طرح پرسشی سوال مرا جواب می‌دهد، او می‌گوید: «اولاً در هیچ یک از آیات قرآن چنین اجازه‌ای به پدر داده نشده و دیگر آنکه اگر پدری به دلیل ناموسی حق دارد فرزند دختر خود را بکشد، چرا چنین حکمی در مورد فرزند پسری که امکان دارد او هم خانواده‌ای را بی‌حیثیت کند، اجراء نمی‌شود؟! این ماده قانونی هیچ مستند قرآنی ندارد، بلکه بر اساس یک روایت، چنین حکم فقهاتی صادر شده و اینک نیز وارد قانون مجازات ما گردیده است.»

همین‌طور وی در مورد ماده ۶۳۰ قانون مجازات نیز می‌گوید: در قرآن حکم زنی که با مرد دیگر رابطه دارد. (منظور رابطه جنسی که از طریق ۴ شاهد در حضور قاضی گزارش شود) ۱۰۰ ضربه شلاق است و این محاکمه و مجازات

باید توسط قاضی در دادگاه انجام شود، نه در خانه و توسط شوهر. حتی قاضی نمی‌تواند بر اساس علم خود، چنین حکمی صادر کند، بلکه صرفاً باید بر اساس شهادت چهار شاهد باشد. همین‌طور در سوره نساء آیه ۱۵ در مورد زنانی که مرتکب فحشاء می‌شوند، می‌گوید: چهار نفر باید شهادت دهند، پس آنها را در خانه نگه دارید تا اینکه مرگ آنها فرا رسد، یا آنکه راهی پیدا کنید (در اینجا منظور از راهی پیدا کنید، به ازدواج درآوردن آنهاست).

دوباره سوال را تکرار می‌کنم، پس چگونه این احکام به عنوان احکام اسلامی اجرا می‌شود؟ در اینجا دکتر غروی مرا به مطالعه کتاب «پیرامون ظن فقیه و کاربرد آن در فقه» دعوت می‌کند. این کتاب به قلم آیت‌الله سیدمحمدجواد موسوی غروی پدر ایشان است که دکتر علی اصغر غروی آن را ترجمه کرده است.

در اسرع وقت بخش‌هایی از این کتاب که به موضوع مورد تحقیق مربوط بود را مطالعه کردم. آیت‌الله غروی در بخش «عقل، حجت خدا بر خلق» می‌گوید: «آنچه را عقل حکم کند، شرع نیز همان را حکم می‌کند و عقل اعتنایی به ظن ندارد. عقل در انسان پیامبری است در درون، همان‌گونه که رسول پیامبری است از برون. امتیاز انسان هم به عقل او است و اگر عقل نبود انسان به هیچ تکلیفی مکلف نمی‌گردید. به عقل، هم خدا شناخته می‌شود و هم رسول او، هم حق و باطل. عقل؛ شرعی است در وجود انسان، همان‌گونه که رسول عقلی منفصل از اوست. پس آنچه را عقل سلیم تصدیق نماید، حق است و هر چه را تکذیب کند، کذب است.»

ایشان همین‌طور در بخش کلام بحرانی در حجیت عقل می‌گوید: هرگاه دلیل عقلی با دلیل نقلی تعارض پیدا کند، دلیل عقلی را مقدم داشته و بر آن

اعتماد کرده‌اند و دلیل سمعی را نوعی تأویل کرده‌اند که با دلیل عقلی منطبق گردد و اگر تطبیق ننموده، به طور کلی کنار گذارده‌اند. در کتاب‌های استدلالی خود، در فروع فقهی، اول چیزی که استدلال را با آن شروع می‌کنند استناد به دلیل عقلی است. سپس دلیل سمعی با پشتوانه دلیل عقلی می‌آورند.

وی در خصوص احادیث متناقض نیز در بخش «عرض حدیث بر قرآن» می‌گوید: هرگاه دو حدیث مختلف به تو رسد، با کتاب خدا و احادیث ما قیاس کن یعنی بسنج، اگر مانند آن بود حق است و اگر مانند آن نبود باطل است.^۱

ایشان در ادامه می‌افزاید: «از سوی شما احادیث مختلفی به ما می‌رسد: هر چه از ما به تو رسد با کتاب خدای عزوجل و احادیث ما قیاس کن، اگر با آن دو شبیه بود، از جانب ماست و اگر نه از ما نیست.»^۲

در ادامه احادیث دیگری نیز با همین مضمون در صفحات دیگر این بخش از کتاب ظن فقیه آورده شده مانند: هرگاه حدیثی از من برای شما گفته شد، شیواترین، آسان‌ترین و معقول‌ترین آنها را از من بدانید، به شرط موافقت آن با کتاب؛ پس اگر با کتاب خدا موافق بود، من گفته‌ام و اگر با کتاب خدا موافق نبود، من نگفته‌ام.^۳

این بخش از کتاب پیرامون ظن فقیه، گفتار فراوانی از پیامبر را به میان آورده که هر حدیث و روایتی به تعبیر دکتر علی اصغر غروی باید دارای

۱. کافی؛ باب‌الکتمان.

۲. معالی صدوق.

۳. صافی؛ مقدمه ۱۲، وسایل کتاب القضاء باب وجوه الجميع بين الاحادیث المختلفه.

شاهد قرآنی باشد و گرنه آن حدیث قابل اعتناء نیست.

البته چگونگی پیروی فقها از روایات و احادیثی که موافقت با آیات قرآن ندارد در بخش «علل تبعیت اکثر امت از ظن فقهاء» به تفصیل توضیح داده شده که خوانندگان را به مطالعه آن دعوت می‌کنم.

در پایان از دکتر علی اصغر غروی می‌پرسم، شما به عنوان یک قرآن‌پژوه، برای احکام «رجم»، مجاز بودن پدر به قتل کودک یا کشتن زنان، با شاهد قرآنی مواجه شده‌اید یا خیر؟ ایشان نیز با قاطعیت گفت: خیر، هیچ یک از این احکام شاهد قرآنی ندارد و حکمی که شاهد قرآنی نداشته باشد باید از دایره احکام خارج شود، همین.

غلبه اخباری‌گری و ضرورت نگاه تاریخی

گفت‌وگو با دکتر صدیقه وسمقی (استاد فقه و حقوق و مدرس دانشگاه)

• همان‌طور که اطلاع دارید در برخی مناطق کشور ما بسیاری از زنان و دختران، حتی دختران کم‌سن به دلیل سوءظن پدر، برادر، یا حتی اقوام با ادعای ناموس و شرافت، به قتل می‌رسند و قوانین جزایی ما مرتکبین این قتل‌ها را با استناد به ماده 220 و 630 قانون مجازات اسلامی، مجازات نمی‌کند و دلیل عدم مجازات آنها وجود احکام فقهی و اسلامی بیان می‌شود، احکامی که پدر ولی فرزند خود است، یا مرد مجاز به قتل همسر خطاکار خود است. شما به عنوان استاد رشته فقه و حقوق تا چه حد این قوانین را برگرفته از متن قرآن و سنت پیامبر می‌دانید؛ نظر شما در مورد این دو ماده قانونی چیست؟

■ برای بررسی موضوع لازم است باز گردیم به این که در تاریخ فقه چه مسیری طی شده، فقه چگونه شکل گرفته؛ سنت چگونه شکل گرفته؛ چه حوادثی بر روایات و احادیث ما گذشته؛ صحت و سقم آنها چگونه است؛ بحث بسیار مفصلی است. آنچه که مسلم است مطالعه تاریخ اسلام و تاریخ حدیث به ما نشان می‌دهد که احادیث با روش قابل اطمینان و از طریق قابل اعتمادی بدست ما نرسیده است. در تاریخ اسلام خصوصاً در زمان پیامبر اسلام، شواهدی داریم که برخی احادیث و روایات در زمان حیات پیامبر نوشته شده و روایاتی هم در مقابل این ادعا داریم که اصلاً پیامبر مسلمانان را

از نگارش احادیث و اقوال ایشان، به جز آیات قرآن نهی می کردند. به عقیده من هیچ کدام از اینها قابل استناد نیست، چرا که به هر حال احادیث و روایاتی به دست ما رسیده است، اگر چه هم پاره‌ای از آنها مکتوب شده به دست ما نرسیده، چون در واقع علم حدیث، یک علم شفاهی بوده، اقوال پیامبر به طور شفاهی به نسل‌های بعد انتقال پیدا کرده و از قرن دوم و سوم شروع به جمع‌آوری آنها شده است، یعنی زمانی که روایات مخدوش شده و یا احادیث مجعول زیادی وارد روایات شده بود.

حال ما چه از نگاه تابعین و صحابه بخواهیم به این روایات پردازیم و چه از منظر اهل بیت که شیعه در واقع این طریق را انتخاب کرده، هر دو طریق با احادیث جعلی و مخدوش روبروست. چه در احادیثی که شیعه به آن استناد می‌کند و چه احادیثی که اهل سنت بدان استناد می‌کند هر دو طریق، امن و قابل اعتماد نیستند. از سوی دیگر در حال حاضر احادیثی که به آن استناد می‌شود، اخبار واحد هستند و اخبار آحاد به خودی خود، برای امور مهم قابل استناد و قابل اعتنا نیستند، بخصوص در اموری که به خون، جان و مال مردم مربوط می‌شود. قطعاً نمی‌توانیم به این احادیث اعتنا کنیم و فقهای بزرگی هم در تاریخ وجود داشتند که اخبار آحاد را حجت و قابل اعتنا نمی‌دانستند، مثل سیدمرتضی، ابن ادریس، ابن زهره و مراجع و فقهای معاصر مانند آیت‌الله خوئی، که ایشان هم بر این عقیده بودند که در امور مهم نمی‌توانیم به اخبار آحاد اعتنا کنیم. این اخبار در صورت ضرورت و اضطرار مثل عبادات قابل اعتناست.

مجموعاً به نظر می‌رسد و عقل هم حکم می‌کند که ما در امور مهم نمی‌توانیم به مدارک و اسنادی اعتماد کنیم که این مدارک و اسناد مخدوش

است و برای ما ایجاد شبهه و ابهام می‌کند.

واقعیت این است که در طول تاریخ و زمان شکل‌گیری فقه و بوجود آمدن طایفه فقها، اعتنا به روایات و اخبار همیشه بیشتر از اعتنا و اهمیت دادن به قرآن بوده، این هم دلایل و عواملی دارد. و تا جایی این روند جلو رفته که فقها و مفسرین معتقدند بدون مراجعه به روایات، اسلام از بین می‌رود. حتی برخی معتقدند بدون توجه به روایات قرآن را نمی‌توان فهمید و قرآن را نمی‌شود تفسیر کرد. این مسئله بویژه در دوره‌های اخباری‌گری بیداد می‌کرده و تاریخ‌گویای این حوادث است. اگر چه بسیاری از فقهای شیعه پس از به وجود آمدن علم اصول، ادعا کرده‌اند که اصولی هستند و ادعا کردند که اخباری نیستند و مسلک اخباری‌گری را قبول ندارند، ولی واقعیت خلاف این است.

فقه ما نشان‌دهنده این است که مسلک غالب بر فقه، مسلک اخباری‌گری است، تا آن حد که قرآن بر روایات عرضه می‌شود در حالی که باید برعکس باشد. اصولیون در کتب خود درباره اینکه باید روایات به آیات قرآن عرضه شوند، بسیار بحث کرده‌اند، در مورد اینکه روایاتی که مخالف متن قرآن هستند، باید کنار گذاشته شوند. اما به عکس رویه فقها نشان می‌دهد که آیات قرآن به روایات عرضه می‌شوند و آیات قرآن را به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کنند و به گونه‌ای احکام قرآن را استنباط می‌کنند که موافق روایات باشد.

در این میان نکته مهم دیگری که وجود دارد و آن این است که ما در هر موضوعی روایات متعددی را می‌بینیم اما از میان این روایات متعدد که گاهی معانی و مضامین آنها هم مقابل یکدیگر قرار دارند؛ آن دسته از روایات و

اخباری از سوی فقها انتخاب می‌شوند که گرایش به سمت و سوی خاصی دارند.

• به کدام سمت و سو؟

■ به سمت و سویی که اعراب جاهلی بدان گرایش داشتند. ما در موارد متعددی این مسئله را می‌بینیم. در مسئله «رجم»، در «عدم برابری زن و مرد»، در «قصاص»، «دیه و عدم برابری مسلمان و غیرمسلمان»، در «عدم برابری برده و آزاد» و در مواردی از این قبیل این رویکرد را می‌بینیم. در حالی که ما در این زمینه‌ها دارای روایاتی هستیم که حاکی از برابری انسان‌ها، حاکی از برابری جان انسان‌ها و رد تبعیض هستیم و آیات قرآن صراحتاً دلالت بر این موضوع دارد. اما شاهد آن هستیم که فقها این دسته از روایات را رد می‌کنند و کنار می‌گذارند و به روایاتی متمسک می‌شوند که مؤید تبعیض است.

• به نظر شما چرا و چگونه این اتفاق رخ داد؟

■ اینکه در واقع در طول تاریخ چه اتفاقی افتاده را می‌توان با بررسی تاریخ، سیره مسلمانان اولیه و بررسی زندگی آنها، پیش از اسلام و پس از آن، حتی بررسی زندگی آنها پس از پیامبر اسلام، به نکات مهمی دست پیدا کرد.

• این نکات مهم، چه مواردی است؟

■ بسیاری از قوانین و مقرراتی که فقها به عنوان احکام شرعی یاد کرده‌اند، ریشه در قوانین و احکام پیش از اسلام دارد. شیوه مجازات‌ها یکی از اینهاست. تبعیضات یکی از این موارد است. اینها هم پیش از اسلام وجود داشتند و هم پس از اسلام، بسیاری از این احکام تغییر جدی نکرده است، نه به دلیل آنکه اسلام موافق آن احکام بوده بلکه به دلیل آنکه ایجاد این تغییر و

تحولات در جوامع به زمانی طولانی احتیاج دارد.

تحولات به مرور که انسان‌ها عوض می‌شوند، افکار انسان‌ها عوض می‌شود، علم انسان‌ها تغییر می‌کند، فرهنگ انسان‌ها تغییر می‌کند و به تبع آن عقل انسان‌ها رشد می‌کند، به وجود می‌آید.

اینکه ما گمان کنیم همه تعصبات جاهلی، در جامعه مسلمانان اولیه از بین رفت، این تصور خلاف واقع است و امکان‌پذیر نیست. تحولات و تغییرات بنیادی در هیچ جامعه‌ای به سرعت به وجود نمی‌آید. من می‌خواهم از این موضوع، این نتیجه را بگیرم که خیلی از روش‌های مجازات، افکار، عقاید و تعصباتی که پیش از اسلام در میان مسلمانان وجود داشته، پس از اسلام هم استمرار یافته، در اینکه چگونه این موضوعات وارد فقه شده، چند مسئله عمده و مهم نقش دارند که به مبانی فقه ما ربط دارند.

در فقه ما مستندات فقها، قرآن و سپس سنت پیامبر است، اما در این میان آنچه که بیشتر مورد استناد است، سنت است.

اما تعریف اصولیون و فقها از سنت، مورد اشکال است. من در تعریف سنت چه از نظر فقهای اهل سنت و چه از نظر فقهای شیعه، مناقشه دارم. آن تعریف را من نمی‌پذیرم و معتقدم همان تعریف منشأ و سرچشمه بسیاری از مشکلات در فقه ما شده است.

• تعریف اصولیون از سنت چیست؟

■ فقها و اصولیون در تعریف سنت می‌گویند سنت، قول، فعل و تقریر پیامبر است و در این میان تمام آداب، سنن، عادات، رسوم و مقررات جاری در جامعه مسلمانان اولیه که از سوی اسلام وضع نشد و از قبل از اسلام وجود داشته و به هر دلیل پیامبر متعرض آن نشده است (که دلایل عدم تعرض قابل

بحث است). اینها همه وارد احادیث و روایات شده و از آنجا به عنوان احکام امضایی و احکام شرع وارد فقه ما شده و امروزه متأسفانه آنها را در قوانین جزایی و قوانین مدنی می‌بینیم، در حالی که همین مسئله، قابل بحث بسیار است. این تعریف از سنت قابل اشکال است. فقها آنها را به عنوان حکم شرعی برای مردم بیان کردند و میان احکام صریح شرعی که شارع بیان کرده و آنچه مسلمانان به عنوان قوانین و مقررات جاری در جامعه خود به آن عمل می‌کردند و پیامبر اسلام نیز به عنوان یک فرد از آن جامعه به آن عمل می‌کرد، تفکیک نکردند. عدم تفکیک احکام صریح شرعی که شارع بیان کرده از قوانین و عادات مسلمانان که جزء عرف آن زمانه بوده، اعم از آداب و رسوم و سنن، این مشکل را به وجود آورده و به تبع آن، تعریف موسعی که از حکم شرعی شده منشأ بسیاری از مشکلات شده است.

اما در مورد قتل‌های ناموسی باید بگوییم که نه قرآن مؤید این قتل‌هاست، نه روایات.

اگر شما به روایات مراجعه کنید، هیچ‌جا نمی‌بینید که مجوزی برای قتل صادر شده باشد. در کتاب وسایل الشیعه که مورد مراجعه مراجع ماست، چند روایت در این زمینه وجود دارد که مسلمانان از قتل همسر خود و یا مرد بیگانه به دلیل سوظن و یا بدون بینه و شاهد نهی می‌شوند. در یکی از این روایات آمده که عده‌ای از «سعدبن عباد»، سوال می‌کنند، که اگر تو به خانه بروی و ببینی همسرت در کنار مردی خوابیده، چه کار می‌کنی؟ می‌گوید: «والله من شمشیر می‌کشم و گردن آن مرد را می‌زنم». این خبر به پیامبر می‌رسد و پیامبر به او می‌گوید: «تو بدون اینکه چهار شاهد داشته باشی که خدا آن چهار شاهد را خواسته، این کار را می‌کنی؟» که او می‌گوید: «یا

رسول الله وقتی که چشم خودم، چیزی را می بیند و خدا هم به آن علم دارد، باز هم چهار شاهد می خواهد؟»

پیامبر می گوید: «بله حتی اگر چشم تو هم دیده باشد، باز چهار شاهد لازم است، چرا؟ چون خداوند در صورتی که چهار شاهد وجود نداشته باشد عمل و فعل مذکور را برای مسلمانان مستور و پوشیده قرار داده است.»

روایات دیگری هم مبنی بر این است که هیچ کس حق ندارد بر اساس هر انگیزه‌ای، حتی اگر زن خود را در حال زنا ببیند، او را بکشد، چه برسد به اینکه در غیر زنا ببیند.

اگر شما به کتبی مانند «لمعه» و مانند آن مراجعه کنید که فقهای گذشته در این موارد اظهار نظر کردند، در آنجا هم می بینید که اگر کسی که با همسرش مردی را در حال انجام کاری غیر از زنا ببیند، اجازه ندارد او را بکشد.

• پس چگونه این احکام غیراسلامی به فقه ما راه پیدا کرده؟

■ این احکام برخلاف نص صریح آیات قرآن و همین طور روایات است. ایراد و مناقشه‌ای که من به فقها و رویکرد آنها دارم این است که رویکرد و رویه آنها تحت تأثیر عملکرد مسلمانان اولیه و تعصبات جاهلی است. آنها بدعت‌های فراوانی را در اسلام و به نام اسلام ثبت کردند که اینها باید از رویکرد قرآن تفکیک شود. برای این ادعا نمونه‌های بسیار زیادی وجود دارد. مثلاً ما روایاتی از پیامبر داریم که می گوید: «اگر کسی برده‌اش را بکشد، من او را خواهم کشت.» سپس ابن عربی که شخصیت قابل‌اعتنایی نیز است به این حدیثی که به پیامبر نسبت داده شده، ایراد می‌گیرد، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «بین مردم به چه حد از جهالت رسیده‌اند که به پیامبر نسبت

می‌دهند که او گفت: که اگر کسی برده‌اش را بکشد، من او را خواهم کشت. یعنی او معتقد بود که اگر کسی برده‌اش را بکشد، نباید قصاص و مجازات شود.

روایاتی از این قبیل هم آمده که اگر کسی برده‌اش را بکشد باید قصاص شود. حالا چرا عده‌ای این روایات را قبول ندارند و آن قبیل روایات را قبول دارند؛ ریشه در عملکرد مسلمانان است که سابقه در افکار پیش از اسلام دارد. زن، فرزند، برده و حیوان مایملک مرد محسوب می‌شد. به خاطر همین تاریخ نشان می‌دهد که اگر در آن دوران مردی فرزند خود را می‌کشت، کشته نمی‌شد. به همین دلیل اگر زن خود را هم می‌کشت، کشته نمی‌شد. در آن دوران اصلاً برای مردم قابل باور نبود که اگر کسی برده‌اش را کشت، باید قصاص شود، چون او را برابر با خود نمی‌دانستند. حتی بردگان هم خود را مساوی با افراد آزاد نمی‌دانستند. این یک فرهنگ قدیمی و کهنه‌ای بود که نه تنها در جزیره‌العرب، بلکه در هر جایی که برده‌داری وجود داشت، حاکم بود. در نتیجه قرن‌ها طول کشید تا این سنت غلط از بین برود. به همین دلیل مردم آیات قرآن را که برابری همه انسان‌ها را با آیات صریح و متعدد اعلام می‌کند، به گونه‌ای که خودشان دوست داشتند، به گونه‌ای که با افکار و باورهای جاهلی‌شان متناسب بوده، تأویل و تفسیر کردند.

خداوند در آیه ۱۵ سوره نساء می‌گوید حتی برای حبس در خانه زنی که مرتکب فحشاء شده، نیز به چهار شاهد نیاز است. هیچ انسانی را نمی‌توان به صرف داشتن شبهه یا سوءظن، کشت و الا هر کس می‌تواند به دیگری نسبت ناروا دهد.

در روایات هم هست اگر فردی کسی را بکشد و بعد ادعا کند که با زن

من ارتباط داشت، امام فرموده: «هرکسی می‌تواند دربارہ دشمن خود چنین ادعایی کند و راه را برای قتل او باز کند.» اسلام با آیات متعدد، مثلاً در سوره نور، آیات 6 تا 10 این سوره که در مورد «لعان» است از قتل زنان به دلیل سو ظن شوهر جلوگیری می‌کند. (لعان هم مربوط به فردی است که ادعا می‌کند که زنش زناکار است، اما چهار شاهد ندارد)؛ قرآن نگفته که برو بکش. بلکه گفته، باید در حضور قاضی یا حاکم چهار بار ادعای خود را بیان کند و خود را لعن کند، در صورتی که دروغ بگوید. آن‌گاه زن نیز ادعای مرد را انکار کند و خود را لعن کند اگر دروغ بگوید، این زن و مرد با این تشریفات از هم جدا می‌شوند و اگر بچه‌ای هم در میان باشد که مرد او را نفی کند، این کودک به آن مرد نسبت پیدا نمی‌کند بلکه منتسب به مادر خود می‌شود.

قتل این زنان نه در قرآن و نه در روایات پیشنهاد نمی‌شود. اما مردان عرب عادت داشتند به زورگویی به زنان و این کار را می‌کردند. مردان عرب که خود پیش از اسلام زنان متعدد داشتند و بعد از اسلام به چهار زن محدود شدند و بنابر اعتقاد شیعه امکان ازدواج نامحدود به صورت متعه داشتند و باز هم مرتکب زنا می‌شدند ولی همین افراد نسبت به زنان خود بسیار سخت‌گیر و متعصب بودند و حقوق زنان را رعایت نمی‌کردند.

تبعیض در تمتعات جنسی، تبعیض در حقوق و منافع مالی، تبعیض در همه قوانین، تبعیض در خانواده؛ وجود داشته و در عمل دست مردان در تبعیضات باز بوده است. به هر حال عملکرد مسلمانان اولیه تحت تأثیر عوامل گوناگون و تحت سلطه حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس و عمال آنها و نیز تحت تأثیر تعصبات جاهلی بوده است. همه اینها تأثیر داشته بر آنچه که به نام سنت باقی مانده و فقه به آن استناد کرده و فقها بدون در نظر گرفتن تبعات و پیامد این

قوانین و انتساب آن به اسلام، قوانینی را که مغایر با قرآن بوده، به اسلام منتسب کرده‌اند. این گونه قوانین که مبنای آنها قرآن و سنت پیامبر نیست، پیامدهای نابهنجاری برای جوامع دارد و مشروعیت ندارد و با عقل هم منافات دارد و انتساب آنها به اسلام اجحاف در حق اسلام است. به عنوان مثال در دوران جاهلی پدر مجاز بود از مال فرزند خود سرقت کند و یا فروش فرزند به عنوان برده توسط پدر، کار قبیحی نبود. اینها همه قوانین و فرهنگ دوران جاهلی است که برخی از آنها بعد از اسلام نیز استمرار داشته است. آیا باید این عملکردها را به نام اسلام ثبت کرد و از آنها حکم شرعی استنباط کرد و امروز نیز بر اساس آنها قانونگذاری نمود؟

باید گفت که اسلام برای قانون گذاری نیامده بلکه آمده تا پایه‌های اعتقادی انسان‌ها را تصحیح کند و انسان‌ها به مرور و با تصحیح پایه‌های فکری و عقلی خود، با ارتقای علم و بینش خود، قوانین و آداب و رسوم جامعه خود را اصلاح کنند.

پیامبری که در یک دوره محدود در جامعه خود ظهور کرده، نمی‌تواند همه آن سنت‌ها و عادات جاهلی را از بین ببرد.

اما متأسفانه فقها فقط به این دلیل که پیامبر متعرض آن سنن نشده به آنها، عنوان حکم شرعی دادند و امروز می‌بینیم که وارد قوانین جزایی و مدنی ما شده است.

حتی اگر مبانی فقها را قبول کنیم، با تفکیک عادات و سنن جاری جامعه مسلمانان اولیه از احکام شرعی می‌توان رویه اصلاحی را در پیش گرفت. اما فقها این تفکیک را نکردند و هر آنچه که مسلمانان اولیه به آن عمل می‌کردند، حتی مواردی را که پشتوانه عقلی صحیحی نیز ندارد به عنوان

سنت پیامبر آوردند و وارد فقه کردند. آنها عادات و سنن عرفی آن جامعه و آن زمان بوده و دلیلی ندارد که تبعیت از آنها واجب باشد یا دلیلی ندارد که حکم شرعی باشد. حکم شرعی آنست که شارع بر ما تکلیف کرده و از ما خواسته که به آن عمل کنیم.

یکی از نکات مهمی که اصولیون شیعه به آن قائلند این است که احکام مبتنی بر مصلحت و عدالت و رفع مفسده و ظلم است. آنچه در این میان عدالت و مصلحت و مفسده و ظلم را تشخیص می‌دهد عقل است، یعنی عقل ما تشخیص می‌دهد که آیا مصلحتی بر این حکم مترتب است، یا نه و چرا؟ آیا این حکم یا قانون مفید عدالت است یا نه؟ اگر ما به این نتیجه رسیدیم و دیدیم یک حکمی دارای مفسده است این حکم قابل قبول و قابل اجرا نیست و باید کنار بگذاریم، حتی اگر مبانی اولیه آن را بپذیریم و بگوییم که این حکم شرعی بوده است، و اما مقصود از عقل جمعی است و نه عقل فقها. این بدان معناست که با توجه به تغییرات و تحولات فراوان و وجود تفاوت بسیار میان شرایط زندگی امروز و زندگی مسلمانان اولیه اعم از شرایط زمانی و مکانی، محیط انسان‌ها از نظر فردی، اجتماعی، تحصیلات، آموزش، عقل، علم، تجربه، ساختار زندگی خانوادگی و ...؛ فلان حکم که شرعی تلقی می‌شده، امروز اگر مفسده‌انگیز باشد، باید بدون تردید کنار گذاشته شود.

اگر چه به این موضوعات و مباحث عقلی و نظری در اصول پرداخته شده ولی فقهای ما به آن توجه ندارند و مسلک اخباری‌گری را پی می‌گیرند.

• چرا فقها اینقدر بر مسلک اخباری‌گری تأکید دارند؟

■ به دلیل اینکه تعقل در استنباط راه ندارد. از یک زمانی عقل به عنوان یکی از ادله اربعه وارد اصول فقه ما شده اما عمل به آن تعطیل است، اصلاً

کاربرد عملی ندارد و فقها اعتنایی به آن نداشتند. البته در طول تاریخ برخی فقها در این مورد دغدغه داشتند. مثلاً «میرزای قمی»، احکام را پس از پیامبر در حق دیگران گونه که دیگر فقها حجت می‌دانند حجت نمی‌داند. «سیدمرتضی» هم اخبار را که معمولاً خبر واحد هستند، قابل اعتنا نمی‌داند، پس می‌بینیم آن مسلک فکری که با واقعیات نزدیک و پشتوانه آن تعقل است، نمی‌تواند بپذیرد که امروز باید این مجازات‌ها، اعمال شود. به خاطر همین برخی فقها اجرای حدود را متوقف می‌دانستند و قائل بودند که نمی‌توان حدود را اجرا کرد. برای اینکه پشتوانه این احکام خبری است که قابل مناقشه و خدشه است. پس ما نمی‌توانیم با استناد به اسنادی که مخدوش است قانون‌گذاری کنیم و بر اساس آن جان و مال و ناموس مردم را تحدید و آنان را مجازات نماییم.

در اینجا باید به عقل رجوع کنیم ولی بسیاری از فقهای ما خبری‌اند و به تعقل کار ندارند و حتی به قرآن هم کار ندارند.

حال پس از بررسی فکری و دینی و فقهی مسئله قتل‌های ناموسی باید ببینیم این امر دارای چه ریشه‌های فردی و جمعی؛ روانشناختی و جامعه‌شناختی است. این مسئله را با گفت‌وگو با یک روانپزشک و یک جامعه‌شناس پی می‌گیریم.

قتل‌های ناموسی

گفت‌وگو با دکتر مریم رسولیان (روانپزشک)

● قبل از ورود به بحث قتل‌های ناموسی تعریفی از خشونت داشته باشیم؟
■ یکی از تعاریف خشونت هرگونه رفتاری که به قصد صدمه زدن به دیگری صورت گیرد از مصادیق خشونت است، در این تعریف پیامد کوتاه مدت رفتار، یعنی صدمه زدن مورد توجه قرار گرفته است. اما در تعریف سازمان بهداشت جهانی خشونت را تمایل، تهدید یا اقدام به استفاده عمدی از نیروی فیزیکی یا قدرت، علیه خود یا دیگری، گروه یا جامعه که موجب بروز آسیب جسمانی، مرگ، آسیب روانی، ضعف رشد و یا انواع محرومیت شود می‌دانند، در این تعریف پیامدهای دراز مدت خشونت مورد توجه قرار گرفته است. قتل و بخصوص قتل ناموسی تجلی نهایی رفتار خشونت آمیز و صدمه زدن به دیگری است.

از طرفی باید بین احساس خشم و عصبانیت با رفتار خشونت آمیز تفاوت قائل شد. خشم و عصبانیت احساسی است که همه افراد بشر آن را تجربه می‌کنند اما اعمال خشونت یا رفتار خشن و پرخاشگری در گروهی از افراد

دیده می‌شود، هم احساس خشم و هم شدت بروز رفتار خشن در افراد بسیار متفاوت است. این تفاوت در ارتباط با مسائل فردی مانند بیولوژیک، هورمون تستوسترون (مردان خشن تر از زنان هستند)، فرهنگ خانواده و فرهنگ جامعه است. مسائل روانشناختی و رفتاری یکی دیگر از عوامل مؤثر در بروز خشونت است، مانند جهان را خشن دیدن یا قربانی خشونت بودن در کودکی که سبب می‌شود فرد برای رسیدن به خواسته خود اعمال خشونت را مجاز بداند. جامعه، خانواده، شرایط رشد و شرایط فرهنگی نحوه بروز و ظهور خشم را تعیین می‌کند.

● چرا در بعضی مناطق و خرده فرهنگ‌ها اعمال خشونت به عنوان یک ارزش مطرح است، نه یک پدیده ضد ارزش؟

■ در پاسخ به این پرسش ابتدا اشاره به این نکته ضرورت دارد که اصولاً خشونت را به خشونت مشروع (ارزشی) و نامشروع (غیرارزشی) تقسیم می‌کنند، مواردی مانند مجازات‌های قانونی، اعدام و جنگ خشونت‌های مشروع و شکنجه، تجاوز و قتل را خشونت نامشروع می‌گویند، در بعضی از کشورها اعدام ممنوع (نامشروع) است و یا تنبیه بدنی کودک در بعضی جوامع به شدت نامشروع و در جوامعی دیگر مشروع (مفید) است، این بدین معنی است که در تقسیم نوع خشونت به مشروع و نامشروع مسائل فرهنگی و سطح رشد جامعه اثرگذار است، بدین ترتیب در بعضی فرهنگ‌ها مجازات خیانت و یا حتی عدم رعایت نظرات مردان خانواده در امور ناموسی (ازدواج) مجازات قتل دارد. خشونت در حیوانات رایج و به دلایل متفاوتی از جمله، بقای نسل، نگهداری یا به دست آوردن شریک جنسی، حفظ حریم یا مکان زندگی، غذا، فرزندان و قدرت رخ می‌دهد که اگر در این موارد دقت کنیم

وجه مشابه این موارد عامل بقاء است. خشونت جزء رفتارهایی است که در بین انسان‌ها، به‌عنوان یک رفتار بدوی محسوب می‌شود و با پیشرفت جوامع و متمدن شدن انسان‌ها، اگر چه احساس خشم از بین نمی‌رود ولی بروز و ظهور آن از شکل بدوی خارج می‌شود. به‌عنوان مثال دو نفر بر سر قدرت یا هر موضوعی با یکدیگر می‌جنگند، ولی این جنگ، جنگ فکری و توانایی‌ها است نه فیزیکی. اعمال خشونت آشکار در جوامع یا انسان‌های رشد یافته کاهش می‌یابد.

معمولاً کسانی که اقدام به قتل می‌کنند از سطح تحصیلات و وضعیت اجتماعی - اقتصادی پایینی برخوردارند. در نتیجه می‌توان این‌طور گفت که یکی از دلایل اجتماعی وجود چنین قتل‌هایی، رشد نیافتگی است. در قتل‌های ناموسی مواردی وجود دارد که فرد تحصیلات بالا و یا موقعیت اجتماعی بالا داشته است، ولی این موارد نادر است.

در نگاهی دیگر به طبقه‌بندی خشونت، هدف از اعمال خشونت را به دو نوع هیجانی و ابزاری تقسیم می‌کنند؛ خشونتی که به دنبال احساس خشم شدید صورت می‌گیرد و فرد واکنش آنی از خود بروز داده و معمولاً بعد از آرام شدن هم احساس ندامت دارد خشونت هیجانی است. خشونتی که فرد با برنامه‌ریزی و طراحی از پیش برای به‌دست آوردن چیزی یا برای اثبات خود، به دست آوردن هویت اجتماعی و یا انتقام گرفتن انجام می‌دهد خشونت ابزاری است و معمولاً هم ندامت به دنبال ندارد، چون با فکر و برنامه‌ریزی انجام شده است، قتل‌های ناموسی در جوامع عقب‌مانده از نوع مشروع و ابزاری است، به همین دلیل قاتل بعد از انجام قتل احساس سربلندی می‌کند در حالی که قبل از آن احساس سرافکنندگی می‌کرد و از طرف هم گروه‌های

خود تحقیر می‌شد، پس تا فرهنگ تغییر نکند این اتفاقات تأسف بار تکرار می‌شود.

دلایل اقدام به قتل‌های ناموسی متفاوت است، اما در اکثر موارد حسادت ریشه اصلی آن است. حسادت هیجان پیچیده‌ای است که شامل ارزیابی موقعیت، مرور احساسات، آرزوها و رویاها، و تلاش برای سازگاری است. حسادت واکنشی نسبت به ادراک احساس خطر در یک رابطه است، درک احساس خطر ممکن است واقعی یا خیالی باشد در مواردی که این احساس خیالی و بیمارگونه (هذیانی) است بار هیجانی منفی بیشتری داشته و احتمال وقوع رفتار خشن و غیر عادی بیشتر است. در این موارد سطح فرهنگی - اجتماعی فرد اهمیت کمتری داشته و بیماری مطرح است.

در شرایطی که مردی احساس از دست دادن زنی را که به او تعلق دارد می‌کند، به طور مکرر به فکر قتل آن زن هست اگر چه هرگز اقدامی نکند، افکاری مانند:

”اگر من نمی‌توانم او را داشته باشم هیچ کس نباید او را داشته باشد“ و یا
 ”اگر او نمی‌خواهد با من زندگی کند پس اصلاً زندگی نکند“ را بسیار در ذهن خود مرور می‌کند.

پژوهش‌ها نشان داده‌اند که بیشترین قتل ناموسی زنان در شرایطی اتفاق می‌افتد که مرد زن را دوست دارد اما زن او را طرد می‌کند بخصوص در شش ماه اول جدایی و اگر زن در سنین باروری باشد، این احتمال خطر بیشتر است.

خشونت‌های هیجانی هدفی را دنبال نمی‌کند، عکس‌العمل به یک محرک آنی و تخلیه خشم است، یک رفتار خشن بدون برنامه که بعد هم

پشیمان می‌شود. یک عصبانیت آنی دلیل قتل بوده است. والدینی که به عنوان یک رفتار مقابله‌ای سازگارانه ابراز خشونت می‌کنند، بچه‌ها نیز از آنها یاد می‌گیرند که عصبانیت خود را با اعمال خشونت بروز دهند. در اکثر موارد کسانی که نسبت به همسر خود خشونت می‌ورزند فقط در محیط خانه اعمال خشونت می‌کنند و در جامعه یا خشونت ندارند و یا آن را به خوبی کنترل می‌کنند، این یافته نشان می‌دهد علیرغم تمام زمینه‌هایی که برای خشونت وجود دارد، خشونت یک پدیده اجتماعی و چندوجهی است و بسته به باورهای فرد، فرهنگ او و آموخته‌هایی که نسبت به مسائل مختلف دارد، می‌تواند آن را کنترل کند.

در مواردی مثل گروه‌های پسران نوجوان نه تنها پرخاشگری یک ارزش است، بلکه فرد را وادار به پرخاشگری می‌کنند و جامعه به عنوان یک گروه فشار عمل می‌کند تا فرد اعمال خشونت کند.

در تحلیل روانشناختی خشونت، فروید و بسیاری از روانشناسان بر این عقیده هستند که محرک اولیه ابراز خشونت محرومیت است. محرومیت و تبعیض سبب افزایش احساس خشم شده و به دنبال آن رفتار خشونت‌آمیز افزایش می‌یابد. فردی که محرومیت را زیاد تجربه کرده، معتقد است که دنیا، بر اساس قانون جنگل اداره می‌شود و کسی به من رحم نکرده تا من هم به کسی رحم کنم.

به همین دلیل فقر و تبعیض یکی از زمینه‌های اساسی خشونت و رفتارهای خشن است؛ فردی که احساس ظلم و بی‌عدالتی می‌کند عصبانی می‌شود. به عنوان مثال زمانی که شما در خیابان عجله دارید و یک دفعه یک ماشین به طور خلاف جلوی ماشین شما می‌پیچد و شما را از حرکت باز می‌دارد،

امکان دارد واکنش تندی از خود بروز دهید. منظور از این مثال این است که به طور طبیعی احساس خشم در مواقعی که با مانعی روبرو می‌شویم ایجاد می‌شود. اما اینکه فرد احساس خشم را چگونه بروز دهد و تبدیل به چه رفتاری کند، این چیزی است که بیولوژی و اجتماع زمینه‌ساز آن است.

● شما از سوءظن‌های بیمارگونه صحبت کردید، آیا می‌توانیم بگوییم در یک منطقه تعداد کثیری از افراد دارای بیماری سوءظن هستند؟

■ این موضوع دو بخش دارد. گاهی صحبت از بیماری می‌کنیم. به هنگام بحث در مورد بیماری، بحث فردی می‌شود. گاهی صحبت از این می‌کنیم که در بعضی از جوامع میزان اعتماد کم است و افراد زود به هم شک می‌کنند، در اینجا دیگر صحبت از بیماری اجتماعی است. پس به هنگام کالبدشکافی موضوع سوءظن با دلایل متعدد روبرو می‌شویم. مثلاً موردی را در یکی از جراید خواندم که نوشته بود، مردی همسر خود را به قتل می‌رساند با این تردید که او با فردی به نام فرشاد رابطه دارد و هر قدر تحقیق می‌کنند، می‌بینند که چنین فردی وجود خارجی ندارد. در چنین شرایطی می‌توان گفت که آن مرد بیمار است و توهمات وی آن قدر قوی می‌شود که این اتفاق می‌افتد. ولی گاهی رفتاری وجود داشته و طبق معیارهای آن جامعه خلاف صورت گرفته در حالی که طبق معیارهای جامعه‌ای دیگر خلافی رخ نداده است، در نتیجه در این جوامع خشونت فرهنگی است نه بیماری.

● جوامعی که از سطح اعتماد پایینی برخوردارند، دارای چه ویژگی‌هایی هستند که سطح اعتماد بین آنها تا این حد تنزل می‌کند که افراد به قتل عزیزان خود دست می‌زنند؟

■ در مورد قتل‌های ناموسی نکته‌ای را که باید بگوییم این است که در جوامع پیشرفته اگر قتل ناموسی اتفاق بیفتد، این مسئله بین زن و شوهر است و

به عبارتی همسر مقتول احساس مالکیت یا حسادت داشته و منجر به قتل شده است. اما در جوامع ابتدایی، هر مذکری که محرم دختر است و یا در مواردی حتی رابطه خونی (پسرعمو) با دختر دارد این احساس مالکیت یا حسادت را دارد و در موارد خطای ناموسی، حتی ممکن است شوهر مجازات زن را به محارم واگذار کند. ممکن است اقدام به انواع تهدید، شکنجه و یا حتی قتل نماید، چرا که خود را مالک آن زن می‌داند. نکته دیگری که در مورد قتل‌های ناموسی باید گفت این است که مردان در این فرهنگ‌ها نمی‌توانند هویت زنان یا خواهران یا همسران را از خود جدا تصور کنند. آنها احساس می‌کنند که خطای زنان خانواده یا حتی فامیل به حساب آنها هم نوشته می‌شود، و یا به عبارتی این خطا را دلیل بی‌عرضگی خود می‌دانند و برای جبران این احساس ضعف، رفتار پرخاشگرانه از خود بروز می‌دهند.

تا زمانی که جامعه به این نکته مهم پی‌برد که زن یک انسان مستقل است و مالک خودش است و به دنبال این باور استقلال فردی او را به رسمیت بشناسد، راه زیادی داریم.

● آیا زنان هم اقدام به قتل ناموسی می‌نمایند؟

■ اصولاً خیانت را به دونوع جنسی و عاطفی تقسیم می‌کنند. خیانت جنسی یعنی برقراری رابطه جنسی با فردی غیر از همسر؛ و خیانت عاطفی مترادف با ارتباط عاطفی و صمیمانه فرد با کسی غیر از همسرش که تعلق و دوست داشتن، وقت گذراندن و صرف هزینه زیاد برای این رابطه است. در بعضی از موارد خیانت، هر دو نوع آن وجود دارد و در موارد بیشتری یکی از این دو نوع وجود دارد. در بررسی‌های انجام شده دیده شده که زنان نسبت به مردان حساسیت بیشتری به خیانت عاطفی و مردان حساسیت بیشتری به

خیانت جنسی دارند. در مورد قتل شوهر در ایران بیشترین موارد مربوط به بدرفتاری، اعمال خشونت و بی‌مسئولیتی شوهر بوده است. خیانت جنسی به عنوان عامل قتل شوهر بسیار نادر است، اما وجود یک شخص سوم در رابطه و در واقع خیانت زن به شوهر و وجود شوهر به عنوان یک مانع در مواردی دلیل اقدام به شوهر کشی بوده است.

• منظور شما این است که عدم اعتماد در جوامع رشد نیافته اتفاق می‌افتد؟

■ در تمام جوامع افراد متفاوت و با سطوح فرهنگی مختلف زندگی می‌کنند، یا به عبارتی در همه جوامع تفاوت بین افراد وجود دارد و میانگین سطح فرهنگی یک جامعه تعیین‌کننده رشد آن جامعه است، شاخص‌هایی مانند سطح سواد، میزان اشتغال، دسترسی به خدمات بهداشتی نشان‌دهنده میزان رشد یک جامعه است. در شرایطی که افراد امنیت شغلی و اجتماعی دارند احساس امنیت بیشتری دارند و احساس امنیت موجب ایجاد اعتماد می‌شود. برعکس احساس ناامنی در جوامعی که رشد نیافته است منجر به افزایش خشونت و پرخاشگری می‌شود. انسان‌های بدوی به دلیل مواجهه زیاد با بلایای طبیعی و حمله حیوانات احساس ناامنی زیادی را تجربه می‌کردند و در نتیجه خشونت، حاصل شرایط زندگی آنها بوده، و برای حل مسائل روزمره زندگی کاربرد داشته است، برای شکار حیوان و تأمین غذا باید خشن بود و یا برای مقابله با حمله حیوانات خشونت لازم است نه گفت و گو. ولی هر قدر جوامع پیشرفت کنند بروز رفتار خشونت‌آمیز نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه بر شدت آن می‌افزاید. در جوامع پیشرفته حقوق فردی افراد بیشتر به رسمیت شناخته می‌شود و همین آزادی اجتماعی امنیت فرد را تأمین

و نیاز به خشونت را کاهش می‌دهد.

مسئله دیگر اینکه در جوامعی که احساس ناامنی روانی و اقتصادی وجود دارد، سوءظن بیشتری وجود دارد. سوءظن یعنی چه؟ یعنی، یک احساس نگرانی و اضطراب از اینکه من می‌توانم چیزهایی را که می‌خواهم داشته باشم ولی ندارم و یا ممکن است کسی مانع دسترسی من به خواسته‌هایم شود. به میزانی که در جوامع امنیت اجتماعی کم باشد، اعتماد کم می‌شود. وقتی که منابع کم است، افراد نیازهای خود را در اولویت قرار داده و نیازهای دیگران را کمتر می‌بینند و حس رقابت در سطح ابتدایی وجود دارد. محرومیت و ناکامی که با تبعیض همراه است، خودبه‌خود احساس ناامنی و بدبینی (احساس تهدید از جانب دیگران) در افراد به وجود می‌آورد. حال به دلیل بدبینی؛ رفتارهای پرخاشگرانه، حسادت و برای جبران آن میل صدمه‌زدن به دیگران شکل می‌گیرد.

قتل‌های ناموسی

گفت‌وگو با دکتر محمدعلی محمدی (جامعه‌شناس)

● آیا به عنوان یک جامعه‌شناس می‌توانید بگویید چرا در برخی مناطق و خرده‌فرهنگ‌ها، اعمال خشونت به عنوان یک ارزش جدی مطرح است؟

■ من به هنگام تدریس درس‌هایی چون تحقیقات اجتماعی یا توسعه، به نظریه‌ای برخورد کردم که توسعه یا آگاهی را پدیده‌ای منطقه‌ای می‌دانست. به طور مثال اگر افغانستان در اروپا بود، به تبع آن منطقه توسعه پیدا می‌کرد. همانطور که کشور مالزی به دلیل آنکه در منطقه آسیای شرقی و جنوب شرقی (ACAN) قرار گرفته، با بسیاری از پارامترهای دوران مدرن توسعه پیدا کرده و بسیار مدرن‌تر از کشورهای اسلامی دیگر است.

بر اساس این نظریه اینکه شما در کدام منطقه زندگی کنید، سرنوشت، ماهیت و هویت شما را تعیین می‌کند. در تحلیل برخی از سنت‌ها، تلقی‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانی ما باید آگاهی‌های منطقه‌ای یا شخصیت و فرهنگ منطقه را حتماً مورد توجه قرار دهیم. فرهنگ عصیت ابن‌خلدون که همان غیرت و شجاعت و نقشی است که به مرد می‌دهد، نقش حمایتی، حفاظتی و به طریق اولی نقش سرپرستی را دارد. هر قدر این نقش بنابر اقتضای ژئوپلیتیک و وضعیت فرهنگی - اجتماعی، سازمان‌های اداری بوروکراتیک و ساختار اجتماعی آن بیشتر شود، سرپرستی مطلق‌تر می‌شود و نقش مرد بارزتر می‌گردد.

هرقدر این پایش بیشتر باشد، این اتفاقات بیشتر رخ خواهد داد، پس می‌توان گفت، قتل‌های ناموسی یکی از مسائل منطقه‌ای است. بعضی مسائل، مسئله منطقه‌ای و محلی است. همانطور که خودتان توصیف می‌کنید، کمربندی دور ایران را دربر گرفته و در تمام نوار مرزی ایران این قتل‌ها صورت می‌گیرد. می‌توان از آن یک تفسیر جغرافیایی، سکونتی کرد و تأثیر جغرافیا بر فرهنگ، ارزش و بینش را دید.

در بررسی تاریخ سیاسی ایران هم، ما همیشه اقلیت‌ها را از مرکز به حاشیه رانده‌ایم و در مرزها مستقر کرده‌ایم. در نتیجه این مناطقی که شما از آن نام می‌برید، کاملاً اقلیت‌نشین و هم قومی است هم دینی و یا به قول شما خرده‌فرهنگ‌ها و یا به قول رابرت فریت، اجتماعات قومی است. جامعه قومی تفسیر و تحلیل خاص خود را دارد.

وقتی می‌گوییم اقلیت قومی، دینی، نژادی یعنی به تبع اقلیت بودن، فرد به سنت‌ها و هنجارهای هر چند عقب‌افتاده خود و به سازوکارهای خود باز می‌گردد. چرا؟ چون به او اجازه ورود به سازمان اجتماعی کلان داده نشده، تحقیر شده، یا برایش ممنوعیت ایجاد شده، یا به لحاظ اقتصادی در فقر و فاقه قرار گرفته است، در نتیجه به ریشه‌های اصلی خود برمی‌گردد. این هم یک نظریه است که شما هر قدر به اجتماع‌های بنیادگرا و به اجتماع‌های قومی فشار بیاورید، او قطعاً به ریشه‌های بنیادی خود بیشتر برمی‌گردد و بنیادگراتر می‌شود. سیاست‌های مرکزی هم به هنگام پس‌زدن به آنها کمک می‌کند تا به ساختارها و ویژگی‌های همبستگی و انسجام خود برگردند.

به تعبیر دورکهایم، انسجام‌ها مکانیکی می‌شود و آنها به سازمان کلان اجتماعی نمی‌توانند راه پیدا کنند و مشارکت داده نمی‌شوند. وقتی انسجام

مکانیکی شد، این اتفاقات و معضلات نیز رخ می‌دهد.

● به جز تحصیلات، شهرنشینی، دسترسی به وسایل ارتباط جمعی، چه فاکتورهای دیگری نیاز است تا باورهای کهنه و قدیمی تغییر کند؟

■ کنشان کومار هندی معتقد است که بحث نوسازی در جهان سوم خیلی سریع و شتابان اتفاق افتاده و بسیاری از تغییرات متناسب با شرایط فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی منطقه نبوده و ممکن است در جاهایی تند رفته باشد. اگر باز نگاه منطقه‌ای داشته باشیم، می‌بینیم که در ترکیه، آتاتورک بسیار شتابان، به امر نوسازی پرداخت. امان‌الله خان در افغانستان و محمدعلی جناح در پاکستان نیز به نوسازی شتابان پرداختند.

در فرهنگ غربی، ابزار متناسب با نیاز، ذهن و خواسته ابداع می‌شود. به عبارت دیگر زمانی ابزاری ابداع می‌شود که ذهنیت آن شکل گرفته، نیازش وجود دارد، فلسفه‌اش تبیین شده و همه بسترهای نرم‌افزاری آن آماده است و نیازمند آن ابزار است، که ابداع شود. ابزار با نرم‌افزار، ذهن، روحیه و احساسات و نگرش‌های مردم هماهنگ است.

در منطقه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، اول ابزار می‌آید و پس از آن نرم‌افزار، در حالی که ابزار هیچ‌گاه نمی‌تواند نرم‌افزار ایجاد کند، چون فکر توسعه یک نرم‌افزار است. یک اندیشه، فلسفه، روح احساسات و نیاز می‌تواند ابزار ایجاد کند، اما ابزار نمی‌تواند آنها را بیافریند. یکی از اشکالات ما این است که گویی روی صفحه تمدنی یک گوی گذاشتیم که هرچه روی آن گوی می‌گذاریم، می‌لغزد و به پایین می‌افتد مانند موبایل، ماهواره و حتی مطبوعات و رسانه. یکی از اشکالات اساسی این است که وقتی شما می‌گویید در این مناطق شهرنشینی اتفاق افتاده یا سطح تحصیلات بالا رفته

و...، بر اساس نظریه کومار یا رابرت رفیرت این تغییرات به موقع نبوده یا زودتر از موعد اتفاق افتاده است. شما در فلان استان یا منطقه ظواهر شهرنشینی را می‌بینید ولی وقتی با ساکنان آن مناطق حرف می‌زنید، می‌بینید که ذهن و رفتار آنها شهری نیست، در حالی که از چیزی به نام آلودگی هوا رنج می‌برد، در واقع شهرنشینی برای او خریداری شده. نظریاتی وجود دارد که می‌گوید اگر در جایی ظواهر شهرنشینی مشاهده شده الزماً باید ساختار و مناسبات فرهنگی، اجتماعی و ذهن تغییر کند.

در وضعیت جدید هم می‌تواند این باشد و هم آن. مانند القاعده و طالبان، الان آنها از تلفن ماهواره‌ای استفاده می‌کنند که هنوز بسیاری از کشورها فاقد چنین تکنولوژی هستند؛ ولی در جهت بنیادگرایی. پس اگر فکر می‌کنیم که هر جا متغیرهای مدرنیته وارد شد، آن متغیرها باید آنجا را متناسب با اندیشه مدرن کند، در این تئوری باید تردید کنیم.

اگر نقد داریم نقد ما باید نسبت به توسعه نامتوازن و ناپایدار باشد که سال‌هاست در کشور ما اتفاق افتاده و ادامه پیدا کرده است. اگر بخواهیم شرایط موجود را به سمت اصلاح پیش ببریم، باید بگوییم نوسازی نه شتابان، نوسازی نه دولتی، نوسازی نه از بالا، بلکه نوسازی به عنوان یک ضرورت ملی و ضرورت فرهنگی در بستر فرهنگی خود اتفاق بیفتد. این به معنی آن است که تهران نباید اینقدر جلو باشد و ایلام آنقدر عقب که نتوانند با هم هماهنگ باشند، همانند انسانی که سرش بزرگ شده و دست و پاهایش کوچک مانده است.

الان نظریه‌ای است که می‌گوید شما هر قدر به بنیادگرایی حمله کنید آن را به ریشه‌هایش برمی‌گرداند و سعی می‌کند، هر جا که هویت او تأمین

می‌شود، به آنجا پناه ببرد. شما که هویت ملی او را تقویت نمی‌کنید، و یا هویت تهرانی به او نمی‌دهید، بلکه او را مسخره می‌کنید، جوک می‌سازید و او را در اقلیت قرار می‌دهید.

● پس چه باید کرد؟

■ به نظر من - و به قول شما - باید یک عزم ملی ایجاد شود؛ عزمی با این رویکرد که بدانیم خیلی از آسیب‌های اجتماعی در ایران وجود دارد که محصول توسعه شتابان یا نوسازی نامتوازن و ناپایدار است. این خطای نخبگان و مسئولان بوده است. برای رفع آسیب‌ها یا بهتر بگوییم کاهش آسیب‌ها باید به برنامه‌ریزی ملی در سطح سیاستگذاری کلان ملی روی آورد، یعنی باید نوسازی متوازن شود، برای نمونه اگر فردی در آن سوی ایران در شرایط شهری قرار گرفته باید ابزارهای فرهنگی متناسب با او را هم در اختیارش بگذاریم. آن چیزی که ما در ایران با آن مواجه‌ایم، پارادوکس نوسازی است که در همه‌جا در حال وقوع است.

در گذشته، مرد به دلیل عصیبت و غیرتی که داشت و با آن تعریف ابن‌خلدون، وظیفه سرپرستی، نگاهداری و حفظ حریم خانواده را داشت؛ افراد خانواده هم، همین آگاهی و باور را داشتند و کاملاً آگاهی‌ها منطبق بر هم‌دیگر بود. مرد به عنوان پدرسالار وظایف خود را انجام می‌داد و بقیه هم همین انتظار را از او داشتند. انسجام اجتماعی و مناسبات درون خانواده اینگونه تأمین می‌شد. او هرچه مردتر بود، می‌توانست بیشتر حمایت کند، دست به شمشیر بود و این خشونت می‌طلبید. کارکردگراها و پارسونز هم همین را می‌گویند.

اگر برای قوام و دوام یک جامعه، یک نفر خطا کرد و کارکرد جامعه را

به خطر انداخت، بزرگتر یا ریش سفید می‌تواند او را تنبیه کند؛ این تنبیه خشونت را توجیه می‌کرد. «وبر» هم در جایی به خشونت مشروع جواز می‌دهد.

مشروعیت کاربرد زور که در قوم و قبیله به پدرسالار داده می‌شد، را در دوره‌های جدید به دولت می‌دهند. پس خشونت همیشه مذموم نبوده، اما اکنون مناسبات تغییر کرده، بخشی از کاربرد زور به دولت و به قانون داده شده است. مرد به دلیل این تغییرات اجتماعی قدرت نان‌آوری را هم از دست داده و یا قدرتش کم شده است، یعنی یکی از توجیحات زور و خشونت، نان‌آوری مرد و از آن طرف عدم امکان نان‌آوری زن بود.

بر اساس نظر کارل مانهایم، انسان‌ها تا زمانی مطلق‌اندیش هستند که در منطقه‌ای باشند که با دیگر مناطق و سایر افراد و تفکرات ارتباط نداشته باشند. وقتی در مسیر ارتباط با افراد دیگر و پدیده‌های دیگر قرار نگیرند، نسبت‌گرایی برای آنها پیش نمی‌آید، بلکه مطلق می‌اندیشند و فکر می‌کند حقیقت همان است که آنها می‌دانند..

حال در این مجموعه پارادوکسیکال که ابزار و آگاهی با هم در تضادند، ابزار، آگاهی را بوجود آورده، اما آنها نمی‌توانند با هم هماهنگ عمل کنند. آگاهی مناسبات و باورها را تغییر داده است. ارتباط با شهرهای کلان‌تر و با دنیای بزرگتر به وجود آمده، در نتیجه افراد نسبی فکر می‌کنند و نسبت‌گرا می‌شوند، پس زن می‌اندیشد که همه حق همانی نیست که شوهرش می‌گوید و یا تمام حقیقت همانی نیست که پدر یا جد پدری‌اش می‌گفت و الان هم می‌گوید. بنابراین در درون قوم و طایفه کشاکش به وجود می‌آید.

به قول پارسونز یکی از اصول اصل تقدس، حفظ نظام خویشاوندی و

خانوادگی است. در تفکر قومی، خویشاوندی بسیار مهم است، چرا که اگر خویشاوندی آسیب ببیند، هویت‌ها و هستی فرد آسیب می‌بیند. من به عنوان یک جامعه‌شناس، اولین کاری که می‌کنم جلوی رشد شتابان نوسازی را می‌گیرم.

• **حال این میوه ممنوعه خورده شده، آیا شما می‌توانید این مناطق را به نقطه صفر اولیه برسانید؟ مثلاً می‌توان جلوی تحصیلات دختران و شهرنشینی را گرفت؟**

■ نه، من می‌گویم بسیاری از هزینه‌های غیرضروری باید حذف و صرف کار فرهنگی مانند مسئله پدرسالاری در ایلام کنم. من می‌گویم نیاز به رقابت با خودروسازی‌های جهان وجود ندارد. به عنوان مثال هند کشوری آزاد و دموکراتیک از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۹۱ (حدود ۵۰ سال) خودروهای ساخت هند را استفاده کرد. ۵۰ سال به سمت تکنولوژی پیشرفته نرفت. هنوز در خیلی جاها از جرثقیل استفاده نمی‌کند، زیرا می‌داند اگر از جرثقیل استفاده کند، نزدیک به ۵۰ نفر کارگر را باید کنار بگذارد.

من می‌گویم پرستیژخواهی از طریق خرید تکنولوژی با پول نفت ما را دچار این چالش‌ها کرده است. در کشورهای عربی گران‌ترین ماشین‌ها را در خیابان می‌بینیم و یک مرد عرب آن را خریده و چهار زن عقدی خود را سوار آن کرده، در حالی که آن ماشین دستاورد رشد ذهنی و عینی در دنیای مدرن است. او نمی‌داند که اگر آن ماشین را سوار می‌شود باید دیدش نسبت به جهان و زندگی تغییر کند و زنش هم یکی باشد نه چهارتا. ولی در هیچ‌کجا خرید تکنولوژی مصادف با تغییر نگاه و باور نیست. همانطور که گفتم این ما هستیم که باعث می‌شویم که آن فرد به هویت

سستی خود پناه ببرد. باید پرسید به واقع قومیت‌ها چقدر در بوروکراسی، در اداره کشور و در مدیریت آن نقش دارند و چقدر تلاش کردیم که آنها با هویت کلان هماهنگ شوند و از آشیانه قومی و اقلیتی خود بیرون بیایند؟ می‌دانید چگونه بیرون می‌آید؟ با دعوت به مشارکت و جلب مشارکت. از طریق اعاده، واگذاری مناسب، چه به لحاظ اجتماعی و چه به لحاظ نمادین و سمبولیک.

کل این هویت را فارس‌ها تعیین می‌کنند یعنی یک عرب یک کرد یک بلوچ و... با هویت کلی یا جمعی و یا ملی خود همبسته نیست. شما چند وزیر عرب، کرد، بلوچ و یا زن دارید، تا این اقلیت‌ها از پبله‌ای که دور خود تنیده‌اند، بیرون بیایند؟

• چگونه است که نگاه‌های توأم با سوءظن به بخش فرهنگ این افراد انتقال یافته، چنان که بیش از 50 درصد از قتل‌های ناموسی بر اساس سوءظن اتفاق می‌افتد و سوءظن یک فاکتور مهم در قضاوت آنها می‌شود؟

■ منشاء سوءظن، ترس و اضطراب است و منشاء ترس هم عدم آگاهی است. ناشناخته بودن خود منشأ ترس است و دلیل این ترس این است که اولاً حمله به قومیت‌ها در ساختار کلان زیاد است. مرکز به حاشیه‌ها و پیرامون در قالب طنز، جوک و در قالب تحقیر و محرومیت، تهاجم کرده است. این تهاجم از مرکز به پیرامون از نوع فرهنگی، اقتصادی، شغلی، اجتماعی، هویتی و شئوناتی است.

این تهاجم ایجاد ترس می‌کند. وقتی یک دانشجو از یک قومیت به تهران می‌آید، نگران لهجه‌اش، رفتارش و قومیتش است. سرکلاس وقتی دانشجو با لهجه پیرامونی صحبت می‌کند، به او می‌خندند. خیلی وقت‌ها حرف نمی‌زنند

و خلاقیت و نبوغش را داخل ایل و طایفه خودش بروز می‌دهد و اینجا دائماً احساس دورافتادگی می‌کند. برای نمونه من وقتی در بیرون احساس ناامنی و ترس می‌کنم، به حوزه خویشاوندی خود باز می‌گردم و در آنجا احساس امنیت می‌کنم.

این بازگشت، یعنی بازگشت به همان باورها و سنت‌های گذشته بازگشت به آن تفکر و آداب و رسوم است که او می‌تواند در آن احساس امنیت کند و از تحقیرها و محرومیت‌ها خود را رها یافته ببیند.

جمع‌بندی

قتل‌های ناموسی فرزند پیوند نامبارک خشونت و تعصب است؛ خشونتی که در لایه‌های پنهان و آشکار رفتار ما جای گرفته و تنها در هر مرحله از آگاهی و تبادل آزاد اندیشه و تفکر است که بخشی از آن بر ما عیان می‌شود. همان‌گونه که تا چندی پیش، بخش عمده‌ای از جامعه، اعمال خشونت کلامی و غفلت از کودکان را خشونت نمی‌پنداشت، اینک نیز بسیاری از روش‌های اعمال خشونت رفتاری، از جمله نگاه قیم‌آبانه نسبت به زنان را نه تنها خشونت نمی‌داند، بلکه آن را نشانه‌های مردانگی و خانواده دوستی مردان تلقی می‌کند.

چندی است که تعبیر خشونت جنسی وارد ادبیات جامعه ما شده، در حالی که تا پیش از آن نه تنها مطرح نبود، بلکه تحمل این بعد از خشونت، چه در بین افراد روشنفکر و چه عامه مردم، یکی از وظایف جدی زنان محسوب می‌شد و این تمکین بی‌چون و چرا خشونت محسوب نمی‌شد. بسیاری از جامعه‌شناسان و روانشناسان خشونت را امری اکتسابی از دوران کودکی افراد می‌پندارند. متفکرینی چون آدرنو بر این عقیده بودند که خشونتی که کودک در دوران خردسالی و ناتوانی خود از سوی والدین تحمل می‌کند، در یک جابجایی، در بزرگسالی آن را جبران خواهد کرد. به نظر او شیوه‌های فرزندپروری خشک و خشن می‌تواند به تولید انسان‌های

سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بینجامد.

این‌گونه تلقی‌های جزمی نسبت به زنان (و کودکان) آن زمان با تعصب به عنوان افکاری قالبی و بسته از نسلی به نسلی دیگر راه می‌یابد و نیز آن زمان که با هیجان‌ات، عواطف و باورهایی به عنوان ارزش‌های مطلق عجین می‌شود، اشکال مختلف آسیب‌های اجتماعی از جمله قتل‌های ناموسی، کودک‌آزاری و ... را رقم می‌زند.

پیش از این نیز در مبحث تعصب گفته شد که در تفکر متعصبانه منطق و استدلال راه ندارد این رویکرد فاقد استدلال و منطق نسل به نسل و به اشکال مختلف تکرار می‌شود و به عنوان یک باور حتمی و قطعی در ذهن تک‌تک افراد از کودکان گرفته تا بزرگسالان جای می‌گیرد.

اما برای حل این معضل چه می‌توان کرد و مرکز اصلی راه‌حل‌ها کدام است؟

شاید مهمترین راه‌حل و دارو برای این بیماری مهلک، نقد از درون باشد. نقد جدی خشونت، تعصب، ازدواج‌های تحمیلی، نگرش‌های بسته، باورهای ازلی و ابدی؛ از درون طیف‌ها و جوامعی که با این بیماری‌ها بیشتر از سایر مناطق دست به گریبان هستند. تنها نواندیشانی از میان همین مردم می‌توانند با نقد و درگیر شدن با این سنت‌ها و باورهای کهنه، فضا را برای پرسشگری آماده سازند تا به تقابل تمام‌عیار با چنین پیامدهای شومی بپردازند.

اما من در این جست‌وجوی شهر به شهر و خانه به خانه، عزمی جدی برای نقد این پدیده شوم و موضوعات و بسترهای زمینه‌ساز آن از جمله ازدواج‌های اجباری، به رسمیت نشناختن هویت فردی زنان و افکار پراز اوهام مشاهده نکردم. البته این عزم را در بسیاری از زنان می‌توان دید، ولی

این عزم نیز عزمی خاموش است. اما در بین مردان روشنفکر و نواندیش این مناطق در هیچ‌یک از استان‌هایی که توانستم بدانجا سفر کنم، شاهد چنین عزمی نبودم.

گفت‌وگوهای طولانی من با برخی از این مردان به من تفهیم کرد که آنها به راحتی خود را آماده نقد قدرت می‌کنند، ولی هرگز تمایل یا جرأت نقد سنت‌های اجتماعی خود را ندارند. بسیاری از آنها حتی سعی می‌کردند این مسئله را کمرنگ جلوه دهند. ولی پرسش‌های پی‌درپی و طولانی من، آنها را واداشت تا ابراز کنند نقد این سنت‌ها، به زعم آنها؛ منجر به اختلافات و کینه‌های عمیق اقوام و طوایف نسبت به یکدیگر و نیز بایکوت فرد از سوی قوم و طایفه خود می‌گردد.

شنیدن این جملات مرا متوجه هسته بسیار متصلب سنت‌ها و عرف درون قومی کرد. از مصاحبه‌شوندگان می‌پرسیدم که شما به عنوان افراد روشنفکر منطقه خود، آیا وظیفه نقد این سنت‌ها را در حوزه عمومی و با صدای بلند ندارید؟ آنها با سکوتی تلخ و سپس کلامی بریده‌بریده خطرات جدی نقد این سنت‌ها را گوشزد می‌کردند. اما اینک؛

چه باید کرد؟

در گام نخست مهم‌ترین و عاجل‌ترین اقدام، ایجاد فضایی امن برای زنان و فعالیت روشنگرانه و آگاهی‌بخش آنان و NGOهایشان است تا در این مناطق بتوانند زمینه نقد و پرسشگری را در حوزه عمومی ایجاد نمایند، این نوع قتل‌ها را محکوم کنند و درباره این زنان و سنت نادرست و غیرانسانی که درباره آنها اعمال می‌شود، حرف بزنند و از آنان اعاده حیثیت کنند و موضوع هویت و حقوق فردی زنان را در سطح افکار عمومی به بحث و

گفت و گو بگذارند.

در مرحله بعد مهمترین راهبرد برای مهار خشونت، آموزش از طریق تمامی ابزارهای فرهنگی از جمله آموزش‌های رسمی از دوره پیش از دبستان تا آموزش عالی، از طریق نهادهای رسمی و غیررسمی، برای تقبیح خشونت و تشویق افراد به زندگی مسالمت‌آمیز علی‌رغم اختلافات و تنوع‌شان است، تنوعاتی مانند جنسیت، قومیت، نژاد، زبان، مذهب و ...؛ با تأکید بر گوهر انسانی مشترک و حقوق انسانی برابر، به جای، پای فشردن بر تفاوت‌ها و اختلافات.

گام سوم استفاده از عرصه‌ها و ابزارهای مختلف هنری و ادبی، برای به چالش کشیدن نگاه‌های توأم با تحقیر و فرودستی زنان است تا بتوانند مردم را با پرسش‌های جدی مواجه کرده و تأثیر آرای برابری‌طلبانه را با روش‌های عقلانی بر جان و باورهای قالبی و موروثی گذشتگان حک کنند.

در خصوص «چه باید کرد»ها بیش از هر سخنی باید از آموزش، آموزش و آموزش سخن گفت که نیاز مبرم جامعه ما خصوصاً مناطقی است که زنان و کودکان گرفتار خشونت‌های عریان هستند؛ آموزش با استفاده از تمامی روش‌ها و ابزار فرهنگی است که می‌تواند هسته سخت این باورها را از درون دچار تغییر و تحول کند و نسل جوان را اعم از زن و مرد به مقابله با آن دعوت نماید. این مهم نیز نیازمند امنیت در عرصه اجتماع است و حمایت تمامی روشنفکران و نواندیشان را می‌طلبد تا عزمی ملی را معطوف مبارزه با این جنایت خاموش کند.

مسئله بعدی تصویب قوانین سخت‌گیرانه و تضمین‌شده، برای جلوگیری و سپس مجازات عاملان این توحش قدیم در دنیای جدید است. اما پیشگیری

همیشه بر درمان اولویت دارد، آموزش نیز بر مجازات و تغییر از درون بر ممانعت از بیرون.

موضوع دیگر ایجاد نهادهای حمایتی با ارائه خدمات پوششی و امنیتی به زنان و دخترانی است که در معرض احتمالی این خشونت‌ها هستند، مانند ایجاد خانه‌های امن، اعلام شماره تلفنی برای رسیدگی سریع به فرد در معرض آسیب و حمایت از فرد آسیب‌دیده و نظایر آن. به طور خلاصه راه‌حل‌های ارائه شده به ترتیب اهمیت عملی و اثرگذاری‌شان عبارت از:

۱- ایجاد فضای امن و آزاد برای فعالیت کارشناسان و علاقه‌مندان و طرفداران حقوق زنان و مخالفان خشونت بویژه در شکل نهادها و موسسات غیردولتی.

۲- کار فرهنگی گسترده با بهره‌گیری از تمامی ابزارهای فرهنگی و هنری جهت اصلاح دگمیت‌های فکری.

۳- اصلاح قوانین برای جلوگیری از خشونت علیه زنان و طراحی راهکارهایی برای تضمین تحقق عملی این قوانین.

۴- انجام فعالیت‌های حمایتی و ایمنی برای زنان در معرض قتل‌های ناموسی و اختصاص بودجه کافی برای این امر و پوشش و حمایت از نهادهای مدنی علاقه‌مند به این امر انسانی.

فاجعه خاموش

قتل های ناموسی

پروین بختیارنژاد